

شکاف میان هفت دورهی کلیسا و هفت مهر

برادر ویلیام ماریون برانهام

۱۷ مارچ، ۱۹۶۳، یکشنبه غروب (E ۰۳۱۷-۶۳)

شکاف میان هفت دوره‌ی کلیسا و هفت مهر

۱. عصر بخیر دوستان! افتخار بزرگی است که امشب دوباره به خانه‌ی خداوند برگشتیم، و هنوز سیراب آن من آسمانی هستیم که امروز صبح داشتیم و جان‌های ما در حضور عظیم او بسیار برکت یافت. و حال امشب ما، امشب ما موضوع «شکاف میان هفت دوره‌ی کلیسا و هفت مهر» را بررسی می‌کنیم.

۲. امروز بعدازظهر داشتم با یکی از دوستان صحبت می‌کردم. شاید اگر خدا بخواهد تابستان امسال، البته اگر مرا به خانه نبرد، یا-یا اینکه مجبور به بازگشت نباشم، به سفرهای خارجی و جایی دیگر بروم، دوست دارم تا دوباره به هفت کرنای آخر بپردازم. می‌بینید. و همه‌ی اینها به هم مرتبط هستند. و-و بعد هفت بلای آخر را داریم، و همین‌طور که پیش می‌رویم، خواهیم دید که اینها درهم آمیخته و تنیده هستند.

۳. پس امشب، درحالی‌که سعی می‌کنیم آرام و ساکت باشیم، شاید صحبت من کمی به درازا بکشد، ولی حتی... به محض اینکه به اینجا برگردم... حال، در تمام موعظاتی که در فینیکس^۱ داشتم، حتی یک بار هم دچار گرفتگی صدا نشدم، می‌بینید؟ درست است. و اوه، خدای من! با چه شدتی موعظه می‌کردم. فکر کنم بیست و هفت جلسه داشتم، بدون اینکه دچار گرفتگی صدا بشوم. ولی این از آب و هوای اینجاست. می‌دانید؟ خیلی ساده است. هوای اینجا مساعد نیست. اینجا در دره قرار دارد، شرایط اینجا بد است و از نظر سلامتی، می‌دانید منظورم چیست، بد است. هر واعظی که صحبت می‌کند، از ابتدا مشکل گلو دارد.

۴. یک-یک بار یکی از دوستان پزشک من گلویم را معاینه کرد تا ببیند چه مشکلی دارد،

گفت: "هیچ." گفت: "تارهای صوتی‌ات کمی متورم و سفت شده است." و گفت: "این بخاطر موعظه است." "خب، یک جورایی خوشم می‌آید. می‌دانید؟ مادامی که این مربوط به موعظه باشد، باعث می‌شود که احساس بهتری داشته باشم. می‌دانید؟ اشکالی ندارد. برای ملکوت خدا.

۵. حال شاید ما نتوانیم مانند پولس نشانی از رنج‌های مسیح را در بدن خویش داشته باشیم، ولی می‌توانیم یک نشان را از موعظه کردن داشته باشیم و صدای خودمان را علیه چیزهایی که غلط و اشتباه هستند، بدهیم. پس بسیار شکرگزار هستیم که امروزه مجبور نیستیم دیگر شلاق بخوریم، خصوصاً در این زمان...

۶. پس ما... چند نفر از حضار موعظه‌ی «آقایان! ساعت چند است؟» را خوانده‌اند یا آن را شنیده‌اند؟ «آقایان! ساعت چند است؟». می‌دانید؟ این اندکی باعث آشفتگی من شد، اگر نخوانده‌اید، امیدوارم به طریقی آن را بدست آورده و گوش کنید... این کمی اذیتم می‌کرد، قبل از شروع جلسه می‌خواستم از آن صرف‌نظر کنم، حدود-حدود یک هفته یا ده روز بسیار آشفته بودم، فقط... من-من-من نمی‌توانستم جلسه یا هیچ چیز دیگری را برپا کنم، چون، چون نمی‌دانستم. چیز بدی به نظر می‌رسید و من-من نمی‌دانستم که این چیست. پس...

۷. یک روز صبح زود بیدار شدم تا به ساینو کنیون^۲ بروم که فاصله‌اش از خانه با ماشین حدود سی تا چهل دقیقه است تا به بالای دره برسی. سپس یک جاده هست که حدود پنجاه کیلومتر درون کوهستان پیش می‌رود.

۸. سرزمین عجیبی است. می‌توانم الآن اینجا در صحرا باشم که حرارت آن تا سی و پنج تا چهل درجه است، بعد به فاصله‌ی ۳۰ دقیقه آن بالا، در جایی باشم که نوک کوه سه متر از برف پوشیده شده است. ما اخیراً در فینیکس بودیم، جایی که حرارت آن بیست و خرده‌ای درجه بود، بیست و هشت درجه، آنها استخرهای شنا را راه انداخته بودند و مردم درحال شنا

کردن بودند. به فاصله‌ی حدوداً چهل دقیقه از آنجا در فلنگ‌استف^۳ دمای هوا چهل درجه زیر صفر بود. می‌بینید؟ این تفاوت بین مکان فعلی و صحرا است... و برای مبتلایان به آسم بسیار خوب و سلامت است. ولی...

۹. حال، من به بالای آن دره رفتم. تا جایی که توانستم بالا رفتم. وقتی آن بالا نشسته بودم از خداوند پرسیدم که معنی تمام اینها چیست؟ دچار یک آشفتگی بودم و نمی‌دانستم چه کار بکنم.

۱۰. بعد وقتی داشتم دعا می‌کردم، یک اتفاق عجیب افتاد. من-من می‌خواهم که روراست باشم. حال، ممکن است خوابم برده باشد، یا شاید چیزی شبیه یک خلسه بوده باشد، یا شاید هم یک-یک-یک رویا بوده. بیشتر بر این باورم که یک رویا بوده است. دستانم را گشوده و می‌گفتم: "خداوندا! مفهوم این صدای شیپور چیست؟ مفهوم آن هفت فرشته‌ای که در شکل فلکی اهرام من را از زمین برداشته و به سمت شرق بردند، مفهوم آن چیست؟"

۱۱. من آنجا در دعا ایستاده بودم و یک اتفاقی افتاد. یک چیزی در دستم افتاد. حال، می‌دانم اگر امور روحانی را درک نکنید، این برای شما بسیار عجیب به نظر می‌رسد. ولی یک چیزی به دستم برخورد کرد، وقتی به آن نگاه کردم، دیدم که یک شمشیر است. دسته‌ی آن از مروارید بود، زیباترین مرواریدی که در تمام عمرم دیده بودم. غلاف آن از طلا بود. می‌دانید، جایی که فکر کنم برای حفاظت از دست است، در زمانی است که با کسی دوئل می‌کنید. تیغه‌ی شمشیر خیلی بلند نبود، ولی بسیار تیز و از نقره‌ی براق و درخشان بود. این زیباترین چیزی بود که تا به حال دیده بودم. این دقیقاً به اندازه‌ی دست من بود و من آن را در دست داشتم. گفتم: "این زیبا نیست؟" به آن نگاه کردم و فکر کردم: "ولی می‌دانی، من همیشه از شمشیر ترس داشتم." به نوعی از اینکه در دورانی زندگی نمی‌کنم که از آنها استفاده می‌شد، خیلی خوشحالم. چون من-من حتی از چاقو هم می‌ترسم. بعد من-من با خود فکر کردم: "باید با آن چه کار کنم؟"

۱۲. وقتی آن را در دست خود داشتم صدایی را شنیدم که می‌گفت: "این شمشیر پادشاه است."

۱۳. خب، من فکر می‌کردم: "اگر نمی‌گفت شمشیر پادشاه، شاید می‌توانستم این را درک کنم، ولی گفت شمشیر پادشاه." پس من این حق را ندارم. ولی فکر کردم: "تنها یک پادشاه وجود دارد، آن هم خداست. و این شمشیر از آن اوست. تیزتر از یک شمشیر دودمه." می‌بینید؟ ... "در من بمانید و کلام من..." می‌بینید؟ و من - من فکر کردم...

۱۴. در دوئل کردن... می‌دانید، من حتی یک کلمه‌ی آن را نمی‌فهمم. ولی بعنوان یکی از اصول دوئل کردن، بهترین درکی که من دارم، شمشیرها به هم می‌خورند و بعد سرانجام، شمشیرها... شما و دشمن این گونه شمشیرها را می‌بندید، بعد این بستگی به قدرت کسی دارد که دوئل می‌کند، زیرا می‌دانید؟ شمشیر او ممکن است به سمت قلب من نشانه برود و شمشیر من به قلب او، ولی آنها بسته هستند، همین‌طور که شمشیرها به هم برخورد می‌کنند و ضربه می‌زنند و بعد شمشیرها به هم می‌رسند، آنکه بتواند دیگری را ببندازد، شمشیر را مستقیماً به سمت قلب می‌برد. پس این...

۱۵. حتی اگر شمشیر، کلام خدا باشد، دست پرقوت ایمان را می‌طلبد تا آن را نگه داشته و به قلب دشمن فرو کند. حال، نه اینکه این چیزها را بدانم، بلکه تنها چیزی را می‌توانم بگویم که از او دریافت کرده‌ام. به شما گفته‌ام، پس آن... می‌دانید؟ آیا این، این خداوند ما نبود که هرآنچه از پدر یافته بود را گفت و هیچ چیز را مخفی نداشت؟ - و می‌خواهیم این امور را همان‌گونه که می‌آیند، انجام دهیم. اکنون، اگر واقعاً حکیم باشید و دعا کنید، مطمئن هستم که خیلی زود چیزی را درک خواهید نمود. حال، چیزی که امیدوارم به زودی مکشوف گردد.

۱۶. حال، در این کتاب، بیاید پنجمین باب کتابی را باز کنیم که اسمش مکاشفه‌ی عیسیای مسیح است.

۱۷. حال، فردا شب به اولین مهر می‌پردازیم، که چهار مهر اول با چهار سوار باز می‌شوند. در هر مهر یک سوار به زمین حمله‌ور می‌شود و بعد، شاید پرداختن به آنها زیاد طول نکشد که ما دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه به آن می‌پردازیم. سپس، باید به مهر پنجم و ششم پردازیم. و مهر هفتم احتمالاً خیلی طولانی خواهد بود. شاید به شما زمان اندکی بدهیم تا کمی استراحت داشته باشید.

۱۸. قصد ما این است که جلسات را در اینجا ساعت، به گمانم ساعت هفت، در طول هفته ساعت هفت شب شروع کنیم و من ساعت هفت و سی دقیقه روی جایگاه خواهم بود. و بعد این به ما اجازه می‌دهد که نیمه‌شب اینجا را ترک کنیم. پس من-من امروز یک ساعت اضافه صحبت کردم. قصدم این نبود، فقط نمی‌دانم چه زمانی، چون نمی‌دانم که اولین سوار چیست، دومین را نمی‌دانم، سومین، چهارمین، پنجمین، ششمین، یا هفتمین مهر. من... تا این لحظه، نمی‌دانم. می‌بینید؟ توکل ما بر اوست.

۱۹. خوب، به همین دلیل است که سعی می‌کنیم این هفته فیض خدا کمک کند. ایمان داریم که اگر عمیقاً متوجه شوید...

۲۰. می‌دانید، در رویاها اجازه ندارید همه چیز را مکشوف سازید، تا زمانی که اجازه‌ی آشکار کردن آن را داشته باشید. تا به حال چند بار شنیده‌اید که گفته‌ام، به یک خانه‌ی خاص رفتم یا می‌روم، شاید یک کلاه اینجا قرار گرفته باشد و یک کودک خاص تا زمانی که در اینجا نباشد، شفا نخواهد یافت. نه می‌توانم به آنها بگویم و نه می‌توانم آن را تکان دهم. باید به طریق دیگری حرکت داده شود. یک نفر دیگر باید آن را بردارد و تکان دهد و همه چیز در نظم است، و سپس این می‌تواند مکشوف شود. پس اینک در دعا باشیم.

۲۱. حال، قبل از پرداختن به این کتاب، با سرهایی خم شده با او سخن بگویم.

۲۲. خداوند عیسی! همه‌ی ما ناشایست هستیم. ما با هیچ مفهومی نمی‌توانیم در این مقدس‌ترین ساعت به این کتاب تقدیس شده پردازیم، تنها کسی که می‌تواند این کتاب را

مکشوف سازد، اکنون پیش بیاید و به تلاش‌های عاجزانه‌ی این خادم تو برکت بدهد. به کلام خودت که گفته می‌شود، برکت بده. این کلام با قدرت روح‌القدس پیش برود و در زمین روحانی کسانی که گرسنه و تشنه‌ی شناخت عدالت و شناخت اراده‌ی خدا هستند، در آنجا قرار بگیرد و از نوع خود، میوه را ثمر بدهد. این را عطا کن خداوند! تمامی ستایش از آن توست. باشد تا گرسنگان و تشنگان امشب از کلام تو اطعام کرده و سیراب شوند. این را به نام عیسی می‌طلبیم، از کسی که مکاشفه از آن اوست. آمین!

۲۳. حال، حال می‌خواهیم به باب پنجم پردازیم. حال، این هفت مهر نیست. این «شکاف میان هفت مهر و هفت دوره‌ی کلیسا» است. حال، همچنین باب ششم هم...

۲۴. همچنین باب چهارم هم بود که در آن به نوعی چیزی مکشوف گشته بود که باید بعد از اینکه کلیسا به بالا برده شد، رخ می‌داد. کلیسا در باب سوم مکاشفه به بالا برده می‌شود و تا باب نوزدهم بر نمی‌گردد. می‌بینید؟ بنابراین، کلیسا جفاها را نمی‌بیند. می‌دانم که این تقریباً بر-برخلاف نظر تمام معلمینی است که تا به حال با آنها صحبت کرده‌ام. اما من-من-من منظور و قصدم این نیست که ایجاد جدل و مخالفت کنم. من-من قصدم این است که برادر شما باشم؛ ولی باید درست همان‌گونه که این را می‌بینم، تعلیم دهم. اگر این کار را نکنم، نمی‌توانم آن را کنار هم بگذارم. می‌بینید؟ و حال، چه قبل از جفا یا بالا برده شود و چه بعد از آن، من می‌خواهم که با آن به بالا برده شوم. این نکته‌ی اصلی است.

۲۵. پس امروز ما-ما فرض می‌کنیم، چون من بدون پایه‌ی علمی، فقط مثال می‌زنم. من نگاه می‌کنم و می‌بینم آنچه که در عهد عتیق بوده یا هست، سایه و نمادی است از عهد جدید. سپس یک تفکر از اینکه آن جدید چگونه است، دارم. می‌بینید؟ مانند نوح که قبل از جفا وارد کشتی شد. نمونه‌ای از... می‌بینید؟ ولی حتی قبل از اینکه نوح سوار کشتی شود، خون رבוده شده بود. می‌بینید؟ قبل از اینکه هیچ اتفاقی رخ دهد. و لوط قبل از اولین قطره و شروع آن عذاب یا تخریب، به بیرون از سدوم خوانده شد. ولی ابراهیم همواره خارج از آن قرار داشت. متوجه می‌شوید؟ نماد.

۲۶. ما نخستین آیات را خواهیم خواند. من دو یا سه آیه‌ی نخست آن را می‌خوانم.

و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون،
و مختوم به هفت مُهر.

و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که "کیست مستحق اینکه
کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟"

و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا
بر آن نظر کند. (چه کتابی!)

و من به شدت می‌گریستم، زیرا هیچ‌کس که شایسته‌ی گشودن کتاب یا خواندن
آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.

۲۷. حال، شما صحبت از ناشایستگی می‌کنید، نه حتی شایسته‌ی نظر کردن به آن، هیچ
انسانی، هیچ کجا.

و یکی از آن پیران به من می‌گوید: "گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط
یهودا و ریشه‌ی داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید."

و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده،
ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خداوند که به تمامی
جهان فرستاده می‌شوند.

پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.

۲۸. اکنون چند لحظه در خواندن مکاشفه باب ۵ توقف می‌کنیم، باب ۵ تا آیه‌ی ۸

۲۹. این کتاب مهر شده به هفت مهر، در زمان هفت رعد مکاشفه باب ۱۰ مکشوف شد. اگر

در کتاب علامت می‌زنید... چند لحظه برویم به مکاشفه باب ۱۰ تا قبل از اینکه به آن پردازیم درکی از آن داشته باشید. حال، این زمان آخر است.

و دیدم فرشته‌ی زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش...

۳۰. اگر توجه کرده باشید، این مسیح است. می‌بینید؟ چون او در عهد عتیق فرشته‌ی عهد خوانده می‌شد و اکنون مستقیماً به سمت یهودیان می‌آید، چون کار کلیسا به پایان رسیده است. بسیار خب.

و چهره‌اش... مثل آفتاب و پای‌هایش مثل ستون‌های آتش.

۳۱. آن فرشته را در مکاشفه باب اول به خاطر دارید؟ همان. فرشته یک پیغام‌آور است و او رسولی است به جانب اسرائیل. می‌بینید؟ کلیسا رבוده شده است، حال، یا آماده‌ی ربوده شدن است. او به دنبال کلیسای خویش می‌آید. حال نگاه کنید.

و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد...

۳۲. حال، این کتابچه بسته و مهر شده بود و در اینجا باز شده است؛ این کتاب باز شده است. از زمانی که آن کتاب مهر شده، می‌رسیم به امشب، اکنون کتاب باز شده است. کتابچه‌ای کوچک در دستان او... این باز شده بود. اوه، چقدر... ستون‌های آتش... چند لحظه صبر کنید. بگذارید دوباره بخوانم.

و در دست راست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد.

و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد...

۳۳. می‌دانیم که او شیر سبط یهودا است، او در اینجا بره است، ولی یک شیر است. می‌بینید؟

... و چون صدا کرد، هفت رعد به صدای خود سخن گفتند.

۳۴. حال، مأموریت یوحنا این بود تا آنچه را که دید، بنویسد. پس رسول و نبی قلم خویش را برداشت تا آن را بنویسد.

و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: "آنچه هفت رعد گفتند، مُهر کن و آنها را ننویس."

۳۵. حال، این چیزی است که ما نمی‌دانیم. این هنوز مکشوف نشده است. این در کلام نیست. یعنی آنچه هفت رعد گفتند.

و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده، دیدم؛ دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده، (حال گوش کنید).

قسم خورد به او که تا ابد آباد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است، آفرید که بعد از این زمانی نخواهد بود.

۳۶. توجه کنید، این آیه‌ای است که می‌خواهم به آن پردازم.

بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید؛ چنان‌که بندگان خود انبیا را بشارت داد.

۳۷. حال، می‌بینید، اسرار این کتاب هفت مهر در ایام صدا کردن پیغام فرشته‌ی هفتم کلیسا آشکار خواهد شد. می‌بینید؟ فرشته‌ی هفتم شروع به نواختن می‌کند. پیغام‌هایی هست که آنجا نوشته شده است و ما آنها را بصورت نوار و کتاب داریم. حال، در شروع به صدا در آمدن پیغام، سرّ خدا باید در آن زمان به اتمام برسد می‌بینید؟ حال، متوجه خواهیم شد که کتاب سرّ خدا تا زمانی که پیغام فرشته‌ی هفتم نواخته شود، مکشوف نشده است.

۳۸. حال، این نکات در مهرها بسیار حائز اهمیت خواهند بود. مطمئن هستیم. چون این باید هر

ذره‌اش باهم برابر و مرتبط باشد.

۳۹. حال، این بصورتی اسرارآمیز نوشته شده بود، چون هیچ‌کس در هیچ‌کجا این را نمی‌داند؛ به‌جز خدا، عیسی‌ای مسیح. می‌بینید؟ حال، اما این... این یک کتاب است، یک کتاب اسرارآمیز. این کتاب رستگاری است. کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. و اکنون، می‌دانیم که این در کتاب نجات و رستگاری کاملاً درک نخواهد شد. این در خلال شش دوره‌ی کلیسا کاوش شده، اما در انتها، زمانی که فرشته‌ی هفتم شروع به نواختن سرّ خود می‌کند، به تمام آن جزئیات که در موردش کاوش شده بود، پایان می‌دهد و اسرار خدا مانند کلام خدا نازل شده و تمام مکاشفه‌ی خدا را آشکار می‌سازد. و بعد، الوهیت و تمام چیزهای دیگر مشخص می‌شود. تمامی اسرار، ذریت مار و هر چیز دیگری که باید مکشوف شود.

۴۰. حال، می‌دانید، من این را از خودم نمی‌گویم. این چیزی است که... این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. این را از روی کتاب برای شما می‌خوانم: "بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنان‌که بندگان خود انبیا را بشارت داد." این همان انبیایی هستند که کلام را مکتوب نمودند. در ایام صدای هفتمین دوره‌ی کلیسا، آخرین دوره‌ی کلیسا، تمام جزئیاتی که در طول شش دوره‌ی کلیسا در موردشان کاوش و جستجو شده بود، با یکدیگر یکی و ادغام می‌شوند.

۴۱. و هنگامی که اسرار مکشوف شده و مهرها باز شده باشند، فرشته پایین می‌آید؛ مسیح، رسول، پاهای خود را بر روی دریا و بر زمین می‌گذارد، با قوس قرچی بر سر. حال یادتان باشد، این هفتمین فرشته در زمان این آمدن، بر روی زمین است.

۴۲. درست مانند زمانی که یحیی تعمید دهنده پیغام خود را می‌داد، او در همان زمان ماشیح در ایامی آمد که... یحیی می‌دانست که او را خواهد دید، چون او بود که می‌بایست وی را معرفی می‌کرد.

۴۳. و متوجه می‌شویم که در ملاکی باب ۴، برای کسانی که کلام خدا می‌تواند بر آنها بیاید،

باید یک-یک-ایلیا، یک نفر مانند یحیی باشد، و اوست که باید با روح‌القدس تمام اسرار خدا را مکشوف سازد و ایمان فرزندان را به سمت ایمان پدران رسولانی برگرداند و تمام اسراری را که در طول این سال‌های فرقه‌ای کاوش شده است، احیا نماید. حال، این چیزی است که کلام گفته است. من تنها در برابر آنچه کلام گفته است، مسئول هستم. می‌بینید؟ این-این مکتوب درست است. این چیزی است که هست.

۴۴. حال، می‌دانیم که این کتابِ مههور به هفت مهر، سرّ رستگاری است. این کتاب رستگاریِ خداست.

۴۵. حال، تمام اسرار این زمان، باید در زمان صدای این پیغام‌آور، این نبی، به پایان برسد. حال، یک فرشته/اینجا بر روی زمین است، و فرشته‌ی دیگر، یعنی فرشته‌ی زور‌آور، از آسمان پایین می‌آید. می‌بینید، این فرشته یک فرشته‌ی زمینی بود، نبی، پیغام‌آور. ولی/اینجا یک فرشته از آسمان پایین می‌آید. یک قوس قزح، عهد. می‌بینید؟

۴۶. این فقط می‌توانست مسیح باشد، درست به همان صورتی که در مکاشفه باب ۱ بود. ایستاده در میان هفت چراغدان طلا با قوس قزحی بر سر خود، مانند یشم و عقیق.

۴۷. و در اینجا، در باب دهم پس از زمان آمدن، بازمی‌گردد که تمام اسرار به اتمام برسند و مهرها باز شوند و برای اعلام اینکه دیگر زمانی باقی نیست. و او گفت: "وقتی فرشته‌ی هفتم شروع به صدا کردن کند، سپس اسرار باید به اتمام برسند و زمان ظاهر شدن فرشته است." ما نزدیک هستیم. یک جایی، درست است.

۴۸. حال، توجه کنید، هفت مهر دربرگیرنده‌ی اسرار کتاب هستند. تا زمانی که بتوانیم ببینیم که آن هفت مهر چه چیزی را مهر کرده‌اند، تنها آنها را فرض می‌کنیم. می‌بینید؟ همان‌گونه که امروز صبح، در پیغام کوتاهی که داشتیم، «خدا در سادگی پنهان می‌شود» به شما گفتیم... ما-ما مطمئن هستیم چیزی را نمی‌بینیم، مگر اینکه مطلقاً و کاملاً توسط روح‌القدس مکشوف شده و به همان صورت اثبات گردد. می‌بینید؟ اگر نبی بلند شده و به شما بگوید که

این، این‌گونه است و خدا آن را اثبات نکند، فراموشش کنید. می‌بینید؟ لیکن خدا در هر اعلانی، باید آن را اثبات کند تا آن را درست بسازد. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟ پس فرزندان او مراقب آن چیزها خواهند بود. و این یک هشدار است. می‌بینید؟

۴۹. توجه کنید، هفت مهر، کتاب... این هفت مهر کتاب را مهر کرده است. می‌بینید؟ کتاب کاملاً مهر شده است. این را می‌بینید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این کتاب تا زمانی که مهرها باز شوند، یک کتاب کاملاً مهر شده است. این با هفت مهر، ممهور گشته است. حال، این با هفت رعد تفاوت دارد. می‌بینید؟ این هفت مهر روی کتاب است و مهرها تا زمان فرشته‌ی هفتم باز نخواهد شد. می‌بینید؟ حال، ما-ما فرض می‌کنیم، ولی مکاشفه‌ی ناب خدا در آن صدا و حقیقت اثبات شده، کامل خواهد شد. حال، این دقیقاً چیزی است که کلام گفته است. اسرار باید در آن زمان به اتمام برسند.

۵۰. و این کتاب هفت مهر... یادتان باشد، این کتاب اینجا در مکاشفه باب ۵ بسته بود و در مکاشفه باب ۱۰ باز شده است.

۵۱. و اکنون می‌خواهیم ببینیم کتاب درمورد اینکه چگونه باز شده است، چه می‌گوید. این تا زمانی که بره کتاب را می‌گیرد، مهرها را می‌شکند و کتاب را باز می‌کند، شناخته شده نیست. می‌بینید؟ بره باید کتاب را می‌گرفت، این از آن اوست.

۵۲. این مخفی است. حال یادتان باشد، هیچ کس نه در آسمان و نه بر زمین، پاپ، اسقف، کاردینال، شیخ محلی یا هرچه که باشد، نمی‌تواند آن مهرها را باز کرده و یا کتاب را مکشوف سازد، مگر بره. ما کاوش و فرض کرده‌ایم، لغزش داشته‌ایم و-و به همین دلیل است که در چنین آشفتگی به سر می‌بریم.

۵۳. لکن این وعده‌ی الهی است که این کتاب رستگاری بطور کامل توسط بره گشوده خواهد شد و از این رو مهرها توسط بره در ایام آخر که ما در آن زندگی می‌کنیم، باز خواهد شد. و این تا زمانی که بره کتاب را گرفته و مهرها را می‌گشاید، شناخته شده نیست. چون

یادتان باشد کتاب در دستان آن تخت‌نشین بود. و بره به سمت کسی می‌آید که بر تخت نشسته است و کتاب را از دست راست او می‌گیرد. او کتاب را می‌گیرد.

۵۴. اوه، این خیلی ژرف است. سعی می‌کنیم که اگر بتوانیم، این را به مدد روح‌القدس حل کنیم. حال، ما به او توکل داریم. و کمی بعد خواهیم دید که این در زمان آخر است، وقتی زمان به انتها می‌رسد. هیچ فرقه‌ای حق تفسیر کتاب را ندارد. هیچ انسانی حق ندارد تا آن را تفسیر کند. این بره است که آن را تفسیر می‌کند، و بره کسی است که آن را می‌گوید، و بره کلام را از طریق اثبات و حیات دادن به کلام می‌شناساند. می‌بینید؟ دقیقاً.

۵۵. توجه کنید، و مکشوف نشده و تا زمانی که... این کتاب تا زمانی که اعصار کلیسا و اعصار فرقه‌ها به پایان نزدیک نشود، مکشوف نمی‌گردد و دیگر زمانی نیست. متوجه هستید؟ این فقط بعد از اینکه اعصار کلیسا و فرقه‌ها به اتمام رسیده باشد، مکشوف می‌گردد.

۵۶. به همین خاطر است که امشب این امر در چنین تردیدی قرار دارد. می‌بینید؟ آنها یک تعلیم را برمی‌دارند، به یک طرف می‌روند و می‌گویند: "همین است." دیگری یک تعلیم را برمی‌دارد، به سمتی دیگر می‌رود و می‌گوید: "همین است." و هریک از آنها، از آن یک فرقه می‌سازند. تا جایی که ما به صدها فرقه رسیده‌ایم. ولی همچنان آشفتگی را در تمام آنها می‌بینید. قوم می‌خواهد بداند که حقیقت چیست. آیا امروزه شرایط این گونه نیست...

۵۷. ولی او وعده می‌دهد که وقتی زمان به انتها رسیده باشد، آواز صدای فرشته‌ی هفتم خواهد بود و سپس در آن زمان کتاب مکشوف خواهد شد. می‌بینید؟

۵۸. حال، نگویید: "هیچ کس... آن افراد در آنجا نجات نیافته‌اند."

۵۹. رازی که آنها قادر به درکش نبودند. چگونه خدا می‌تواند سه و در عین حال یک باشد؟ چطور کلام می‌گوید تعمید به نام پدر، پسر و روح‌القدس و بعد برمی‌گردد و می‌گوید تعمید به نام عیسی مسیح؟ می‌بینید؟ اوه، و بسیاری چیزهای دیگر... چطور حوا می‌تواند با خوردن یک سیب باعث تخریب و اتلاف کل جهان گردد؟ می‌بینید؟ این چیزها چطور ممکن است؟

اما وعده داده شده است که در زمان آخر این اسرار مکشوف خواهند شد.

۶۰. در اینکه این مبارزان عظیم روی صحنه آمدند، توضیحات ناگفته‌ای وجود دارد. مانند ایرنیوس، سنت مارتین، پولیکارپ، و دیگران، لوتر، وسلی^۴ و همه‌ی اینها. می‌بینید؟ چگونه آمدند و آن قدر زندگی کردند تا آن نور را بیاورند و بدرخشانند. لیکن آنها چیزهای زیادی را در-در تاریکی رها ساختند. دوره‌ی پنطیکاستی پیش آمد، مانند عصر لوتری، و اعضای آن خیلی سریع رشد کردند. ولی هنوز خوب است. نگوئید که آنها خوب نبودند؛ بودند، ولی چیزهایی باقی مانده بود که نمی‌توان توضیح داد. ولی بعد در... چرا؟ مهرها گشوده نشده بودند تا تمام اینها را مکشوف سازند، که این امور چه هستند. می‌بینید؟

۶۱. ولی بعد در آخرین دوره، تمام این اسرار باید حل شده و باز شود، مهرها باید توسط بره گشوده شوند و بر کلیسا مکشوف شوند و بعد دیگر زمانی نخواهد بود. می‌بینید؟ چقدر عالی، سپس کتاب رستگاری... سپس پیش می‌رود.

۶۲. و بعد به این می‌پردازیم که چطور یکصد و چهل و چهار هزار نفر آورده می‌شوند و... بسیار خوب، این یهودیان هستند.

۶۳. حال، پولس... کمی آن را بخوانیم. به برخی از این بخش از کلام می‌پردازم و گمان می‌کنم باید آنها را بخوانیم. حال، همه‌ی ما... پولس در افسسیان باب ۱...۱

۶۴. خیلی‌ها را می‌بینم که در حال یادداشت کردن در کتاب‌هایشان هستند و این چیزها را یادداشت می‌کنند و در کتاب مقدس علامت می‌زنند. این-این خوب است، دوست دارم که این کار را بکنید و بعد به منزل بروید و آن را مطالعه کنید. می‌بینید؟ و-اگر این را خودتان مطالعه می‌کنید، آن وقت بهتر آن را خواهید فهمید. می‌بینید؟

۶۵. اکنون یک-یک بخشی را که در اینجا یادداشت کرده‌ام با هم بخوانیم. افسسیان ۱:۱۳-۱۴، اکنون:

^۴ Irenaeus, St. Martin, Polycarp, Martin Luther, John Wesley فرشتگان بی‌گام‌آور هر دوره از کلیسا

و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی... چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید.

که بیعانه‌ی میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود. می‌بینید؟

۶۶. حال، همین‌طور که کتاب‌هایمان باز است... می‌بینید، خود روح‌القدس یک مهر است. روح‌القدس یک مهر است و مهر نشانگر چیست؟ یک کار تمام شده. مهر بودن روح‌القدس برای یک فرد... و برای آن نفر، وقتی روح‌القدس را می‌یابد، سپس زمان فغان و زاری او تمام شده است. می‌بینید؟ چون این یک کار تمام شده است.

۶۷. مانند زمانی که من برای راه‌آهن کار می‌کردم. ما واگن‌های باربری را با قوطی‌های کنسرو و چیزهای دیگر از کارخانه‌ی کنسروسازی بار می‌زدیم و -و ولی قبل از اینکه آن واگن را مهر و موم کنند، بازرس می‌آمد تا مطمئن شود که آیا به درستی بارگیری شده یا خیر. اگر نه، اولین باری که تکان شدیدی می‌خورد یا چیزی مانند این، باعث می‌شد تا از هم باز شده و آسیب ببیند و مسئولیت آن، با شرکت راه‌آهن خواهد بود. آن بازرس همه چیز را بررسی می‌کرد تا مطمئن شود همه چیز به درستی در جای خود قرار گرفته است. اگر این‌گونه نبود، بازرس تأیید نمی‌کرد و ما باید همه چیز را از اول شروع می‌کردیم، تا زمانی که بازرس راضی شود. و بعد زمانی که بازرس راضی می‌شد، در را می‌بست. بازرس در را می‌بست و یک مهر بر روی آن می‌گذاشت و هیچ‌کس نمی‌توانست تا زمان رسیدن به مقصد، آن مهر را بشکند.

۶۸. این کاری است که روح‌القدس انجام داده است. می‌بینید؟ او می‌رود و بازرسی می‌کند... به همین خاطر است که نمی‌توانید این چیزها را داشته باشید و... می‌گویید: "من به زبان‌ها صحبت کردم، فریاد زدم و در روح رقصیده‌ام." این هیچ ارتباطی به آن ندارد. می‌بینید؟ روح‌القدس فرد را بازرسی می‌کند تا زمانی که کاملاً راضی گردد.

۶۹. سپس آنها تا به مقصد ابدی خویش مهر شده‌اند. هیچ چیز نمی‌تواند آن مهر را بشکند. کتاب مقدس... دارید کتاب مقدس هایتان را زمین می‌گذارید. کتاب مقدس در افسسیان ۴:۳۰ گفت: "و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختم شده‌اید، محزون مسازید." این کلام را نگاه دارید، «رستگاری». می‌بینید؟ تا زمانی که کتاب رستگاری مکشوف شده باشد و منجی بیاید تا مالکیت خود را اعلام کند، هیچ چیز نمی‌تواند این کار را بکند. می‌بینید؟ "آن را محزون مسازید." کارهایی را انجام دهیم که خدا را خشنود سازد، زیرا کتاب مهر شده و شما هم مهر گشته‌اید، خود روح القدس مهر است.

۷۰. مهر، حال، این کلمه‌ای است که من در لغت‌نامه یافتم. مهر نشانگر... مهر به معنای یک کار تمام شده است، و هنگامی که هفتمین مهر باز شده باشد، سرّ خدا که در این مهرهای اسرارآمیز مهور گشته، به پایان می‌رسد. هنگامی که آن مهر گشوده شود، آن وقت مکشوف می‌گردد که چه چیزی درون آن است.

۷۱. اگر کسی بخواهد بداند در آن ماشین چیست می‌گوید: "درون آن چنین و چنان است، باید که..." او کاوش می‌کند. ولی زمانی که مهر گشوده شود و در باز گردد، درون آن را می‌بینیم و دقیقاً می‌بینیم که چه چیزی درون آن است. این را می‌دانید؟ و این فقط در زمان آخر انجام خواهد شد.

۷۲. یک چیز دیگر، مهر نمایانگر «مالکیت» است. می‌بینید؟ مهر، یک علامت بر روی آن است که مالکیت را نشان می‌دهد. وقتی به خون عیسی مسیح خریده شده و به روح القدس مهر شده‌اید، دیگر متعلق به دنیا یا هر چیزی که در ارتباط با آن باشد، نیستید. شما از آن خدا هستید.

۷۳. یک چیز دیگر، مهر نشانه‌ی یک «امنیت» است. مهر به معنای این است که شما در امنیت و ایمنی قرار دارید. حال، شما که به امنیت ابدی ایمان ندارید، نمی‌دانم، ولی اکنون... لیکن مهر نشانگر امنیت آن تا مقصدش خواهد بود. وای بر آن کسی که سعی کند آن مهر را بشکند. مهر روح القدس شکستی نیست. شما همیشه شنیده‌اید که گفته‌ام: "مردم می‌گویند،

شریر من را وادار به انجام آن کار کرد." نه، نه، شریر این کار را نکرد، شما فقط مهر نشده بودید، به همین سادگی. می‌بینید؟ چون وقتی شما مهر شده باشید، مهر شریر از میان رفته است. متوجه شدید؟

۷۴. حال، شما به سمت او رفتید. او نمی‌توانست به شما وارد شود. چون او تنها از طریق همان روزنه‌ای که شما دارید، می‌تواند به شما وارد شود و بس. او باید مانند شما نجات یابد، تقدیس شود، سپس از روح‌القدس پر شود، بعد می‌شود برادر شما. پس، او-او این کار را نکرد، نه، نه. شما از آن مرز عبور کردید و به دنبال شهوت اعمال دنیا رفتید. او هرگز این همه راه را تا کنعان نرفت. می‌بینید؟ به سمت اردن، مردن نسبت به خود. می‌بینید؟

۷۵. حال، توجه کنید. حال، این کتاب مهر شده و-و شما با این کتاب تا روز رستگاری مهر گشته‌اید.

۷۶. باز در رومیان ۸:۲۲ و ۲۳... به آن پردازیم، و این زمینه را می‌دهیم، بعد فکر کنم اگر کسی بعداً آن را بخواند درک بهتری از آن خواهد داشت. چند بخش کلام را ذکر می‌کنیم که بتوانیم-توانیم به آن نگاه کنیم. حال، رومیان ۸، رومیان ۸:۲۲ برای شروع...

زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند.

و نه فقط این، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در انتظار پسرخواندگی، یعنی خلاصی جسم خود، آه می‌کشیم.

۷۷. اوه، خدای من! اوه، خدای من! آیا این باعث نمی‌شود تا ما جماعت احساس خوبی داشته باشیم؟ این باید باعث شود همه‌ی ما احساس خوبی داشته باشیم و در انتظار این ساعت باشیم. ما می‌دانیم که این در رستاخیز اول اتفاق می‌افتد. می‌بینید؟ طبیعت در حال آه کشیدن است. ما در حال آه کشیدن هستیم. همه چیز در حال آه کشیدن است. چون متوجه می‌شویم که یک چیزی ایراد دارد. و تنها طریقی که می‌توانید آه بکشید و در انتظار آن باشید، بخاطر این است که حیات جدیدی به/ینجا وارد شده که صحبت از یک دنیای تازه می‌کند.

۷۸. مانند همسر، چند وقت قبل من و همسر من به یک سوپر مارکت در اینجا رفتیم و من گفتم: "ما یک چیز عجیب اینجا پیدا کردیم، یک دوشیزه خانم که پیراهن بر تن دارد." و این خیلی عجیب بود. آنها، آنها... تقریباً همه‌ی آنها پیراهن بر تن نمی‌کنند. می‌بینید؟ به نوعی فراموشکار هستند؛ آنها بدون آن بیرون می‌روند. سپس ما... آنها عمداً فراموشکارند.

۷۹. سپس مدا به من گفت، او گفت: "بیلی! چرا این گونه است؟" او گفت...

۸۰. من گفتم: "اوه! این روحی است که بر کشور حاکم است." و گفتم: "وقتی به آلمان می‌روی، آنها یک روح خاصی دارند، به فنلاند برو، آنها نیز یک روحی را در کشور خود دارند، بیا به آمریکا، کشور ما نیز دارای یک روح است."

۸۱. روح حاکم بر کشور ما جست و خیز و جوک است. می‌بینید؟ می‌دانید چرا؟ ما بر پایه‌ی تعالیم رسولان بنیاد نهاده شده بودیم... بر پایه‌ی رهبری مردان بزرگی چون واشنگتن و لینکلن،^۵ ولی از آن بنیاد خارج شدیم و می‌دانیم که باید به اینجا می‌رسیدیم. می‌دانیم که نام ما روی یک بمب اتم نوشته شده است. می‌دانیم که بردگی پیش روی ماست. نیازی نیست تا خود را فریب دهیم.

۸۲. این مرا به یاد این می‌اندازد، مثل یکی از این کم‌دین‌ها که می‌روند و -و این جوک‌ها را می‌گویند و ادامه می‌دهند. و زنان و مردان همان طریق آنها را ادامه می‌دهند. این مرا به یاد پسریچه‌ای می‌اندازد که سوت زنان از قبرستان می‌گذشت و سعی می‌کرد باور کند که ترسیده است. می‌بینید؟ مسلم است، او ترسیده است. کسی فریب او را نمی‌خورد، به همین خاطر بود که سوت می‌زد. می‌بینید؟ او سعی می‌کند بگوید ترسیده است، ولی ترسیده. این همان اتفاقی است که امروز می‌افتد.

۸۳. ولی اوه، برای یک ایماندار که دستانش را بلند کرده، چه امید مبارکی است، چون هنگامی که ظهور این چیزها را می‌بیند، رستگاری نزدیک است. برای ایماندار این زمانی عظیم است.

۸۴. حال این امور، که در جسم خویش فریاد می‌زنند... تا به حال دقت کرده‌اید که یک درخت چگونه برای حیات می‌جنگد؟ می‌خواهد زنده باشد. به حیوان توجه کرده‌اید؟ چقدر وقت-وقت مردن چگونه تلاش می‌کند. به بشر توجه کنید. همه چیز، طبیعت در حال آه کشیدن است. ما در خویش در حال آه کشیدن هستیم. می‌بینید؟ می‌دانیم که اشکالی وجود دارد. از این آیات متوجه فقدان یک چیزی می‌شویم، هم برای انسان و هم برای زمین. خلقت همه، چیزی را از دست داده است، چون از این آیات متوجه می‌شویم که به یک دلیلی در حال آه کشیدن است. شما، شما آه نمی‌کشید، مگر اینکه دلیلی برای آن وجود داشته باشد.

همان‌طور که صبح درباره‌ی جوهر صحبت کردیم، این یک دلیل است.

۸۵. دعا برای بیماران هم به همین صورت است، تا وقتی بتوانید دلیل را پیدا کنید... من علاج را می‌دانم، ولی باید علت آن را بیابم. به همین خاطر است که به رویاها بسیار نیاز است و وعده داده شده. این اسرار قلب را مکشوف می‌سازد، به فرد می‌گوید که کجا مرتکب اشتباه شده‌ای و باید چه کار کنی. می‌بینید؟ مهم نیست چقدر دارو مصرف می‌کنید، یا چقدر سر آنها روغن بریزید، یا دیگران چقدر سخت بر سر شما فریاد بزنند، اگر ایرادی وجود داشته باشد، او در همان‌جا قرار می‌گیرد. گفتم که «او» شیطان است.

۸۶. ببینید، امروزه، هرچقدر که در پزشکی پیشرفته هستیم، در مورد این امور هنوز هیچ نمی‌دانیم. می‌گویید: "او مبتلا به سرطان شده است." "خب، این هیچ نیست. این تنها نام چیزی است که هست. این نام، یک نام پزشکی است، سرطان. این هیچ ارتباطی به ماهیت آن چیزی که هست، ندارد. این فقط نامی است که ما بر آن گذاشته‌ایم. ما فقط نام آن را می‌خوانیم، سرطان. ولی حقیقت چیز دیگری است، این را بشکافید. این یک دیو است.

۸۷. حال، می‌گوییم «گناه». فقط به آن گناه می‌گوییم. آن را بشکافید. گناه چیست؟ بسیاری از مردم می‌گویند: "مشروب خوردن، زناکردن..." "خیر، خیر، این مشخصه‌ی گناه است. می‌بینید؟ این چیزی است که شیطان باعثش می‌شود. می‌بینید؟ ولی گناه حقیقی، بی‌ایمانی

است. این جایی است که... این جایی است که نام گذاشته و خوانده شده است. اگر یک ایماندار باشی، آن کارها را انجام نمی‌دهی، ولی مهم نیست که سعی کنی خودت را چقدر مقدس نشان دهی، یا چقدر سعی کنی مذهبی باشی. اگر آن کارها را انجام دهی، بی‌ایمان هستی. این کتاب مقدسی است.

۸۸. حال، یک چیزی کم است، و این در حال آه کشیدن است. سعی می‌کند بازگردد تا در شرایط اصلی خود باشد.

۸۹. آیا می‌توانید کسی را تصور کنید که به داخل یک چاه سقوط کرده است و با بالا و پایین پریدن و فریاد کشیدن تقلا می‌کند؟ آنها باید به یک طریقی از این چاله خارج شوند. آنها در شرایط و وضعیت اصلی خویش نیستند و دیوانه‌وار در حال فریاد زدن هستند، به دیوارها چنگ می‌اندازند، سروصدا می‌کنند یا کارهایی از این دست را انجام می‌دهند. آنها - آنها فریاد می‌زنند و آه می‌کشند، چون می‌خواهند به جایگاه اصلی خویش بازگردند.

۹۰. درست مانند وقتی که کسی مبتلا به بیماری می‌شود. درد و رنج. آنها یک زمانی آن‌گونه نبودند، ولی اینک در حال ناله هستند. چرا؟ آنها در سلامت نیستند. یک مشکلی وجود دارد، آنها در حال ناله و زاری هستند و سعی می‌کنند به جایی بازگردند که زمانی در آن سلامتی داشتند.

۹۱. بعد وقتی طبیعت و مردم، چنان‌که کتاب مقدس گفته است، ناله و آه می‌کنند؛ نشانگر این است که آنها در شرایطی که باید باشند، نیستند. آنها از جایی افتاده‌اند و سقوط کرده‌اند. حال، لازم نیست تا کسی آن را برای ما تفسیر نماید. می‌بینید؟ چون قطعاً می‌دانیم آنچه آنها از آن سقوط کرده و از دستش دادند، حیات ابدی بود. آنها به واسطه‌ی گناه آدم و حوا حق خویش را نسبت به حیات ابدی از دست دادند. چون آنها در باغ عدن از حیات ابدی به موت سقوط کردند و تمام طبیعت را زیر موت بردند.

۹۲. قبل از آدم هیچ درختی نمرده بود. قبل از آدم حیوانات نمی‌مردند. و تنها یک چیز

وجود دارد که نمی‌تواند بمیرد و آن خداست. چون او ابدی است، و این تنها راهی است که می‌توانیم از طریق آن از موت فاصله گرفته و دور شویم. باید در خود حیات ابدی را داشته باشیم تا پسران و دختران خدا بشویم.

۹۳. اما زمانی که به سبب گناه مردیم، همان‌طور که در پیغام امروز صبح هم گفتم، آن حقوق ذاتی را که از بدو تولد داشتیم، فروختم و از این شکاف عبور کردیم. اینک در این سوی شکاف نمی‌توانیم به خدا دسترسی داشته باشیم. حال، مسلماً زمانی که آدم در ورطه‌ی مرگ سقوط کرد، مرگ را بر تمام خلقت حاکم نمود. به او قدرت انتخاب داده شده بود. به آنها نیز مانند ما قدرت انتخاب داده شده بود تا انتخاب کنند.

۹۴. حال، در ابتدا دو درخت درست و نادرست مقابل آدم و حوا قرار داشت و همین درخت در برابر هر-هریک از ما نیز قرار دارد. می‌بینید؟ خدا این کار را صرفاً بخاطر آدم و یا بخاطر حوا انجام نمی‌دهد... شما می‌گویید: "خب، این تقصیر آنهاست." خیر، اکنون این‌گونه نیست. تقصیر شماست. حال نمی‌توانید آدم را مقصر بدانید. باید خودتان آن را گردن بگیرید. چون درست و غلط پیش روی شماست. ما هم مانند آدم و حوا در همان شرایط قرار داریم.

۹۵. اما، می‌دانید، زمانی که فدیة شده باشیم، دیگر خواستار انتخاب و اختیار خود نیستیم، بلکه خواستار انتخاب او هستیم. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۹۶. حال، آدم و حوا خواستار انتخاب خویش بودند. آنها می‌خواستند، آنها می‌خواستند متوجه شوند که داشتن انتخاب به چه معناست، پس به کاوش آن پرداختند و این سبب موت شد.

۹۷. حال، وقتی یک انسان فدیة باشد، دیگر اهمیتی به علم و دانش نمی‌دهد. دیگر به امور دنیا و حکمت آن اهمیتی نشان نمی‌دهد. او اصلاً نیازی به انتخاب ندارد. مسیح انتخاب اوست و این برای او همه چیز است. او فدیة شده است. او دیگر نمی‌خواهد خودش را

هدایت کند. دیگر نمی‌خواهد کسی به او بگوید که کجا برود و یا کجا نرود. او فقط صبر می‌کند و انتخاب صانع خویش را می‌یابد. می‌بینید؟ سپس هنگامی که صانعش به او می‌گوید که برود، به نام صانعش می‌رود.

۹۸. ولی انسانی که به دنبال حکمت دنیاست می‌خواهد که... "خب، این بخش کلیسا بسیار خوب است، ولی در آن سوی دیگر آنها به من حقوق بهتری می‌دهند. پس به آنجا خواهم رفت." می‌بینید؟ می‌بینید؟ منطقی...

۹۹. حال، آدم گناه کرد، با توجه کردن به استدلال‌های همسرش بجای نگه داشتن کلام خدا؛ این چیزی است که او را به گناه واداشت. همسر او، همسر او با شیطان استدلال کرد و آن محصول و نتیجه را در او به بار آورد. آدم نیز کلام خدا را رها کرد و از آن خارج شد. وقتی مشارکت و حشش بر حیات را از دست داد، میراث خود را از دست داد. یادتان باشد: "روزی که از آن بخوری، هرآینه خواهی مرد."^۶

۱۰۰. و زمانی که حیاتش را از دست داد، میراثش را نیز از دست داد، چون او قدرت حکمرانی بر زمین را داشت. خدا در هر جایی از عالم خداست، ولی پسر او زمین را در کنترل خویش داشت. او می‌توانست سخن بگوید، نامگذاری کند، می‌توانست بگوید، می‌توانست طبیعت را متوقف کند و می‌توانست هر کاری را که می‌خواهد انجام بدهد. می‌بینید؟ ولی زمانی که این کار را کرد، میراث خویش را از دست داد.

۱۰۱. حال، آدم می‌توانست بگوید: "این کوه از اینجا به آنجا منتقل شود." و انجام می‌شد. آدم می‌توانست بگوید: "این درخت از اینجا کنده شود و در اینجا کاشته شود." و این کار انجام می‌شد. می‌بینید؟ چون او کنترل کامل را بعنوان یک خدای کوچک‌تر بعد از پدرمان خدا، بر زمین داشت؛ چون او پسر خدا بود.

۱۰۲. حال، می‌توانستیم اینجا یک دقیقه صبر کنیم و به موعظه‌ی حقیقی خود بپردازیم!

می‌بینید؟ او، پس اگر خون این را دوباره ظاهر ساخته است، در مورد زمان حال چگونه است؟ می‌بینید؟ به آنچه که آن پسر خدا، آدم ثانی انجام داد، نگاه کنید. می‌بینید؟ گفت: "آنچه من انجام دادم، شما نیز خواهید کرد." می‌بینید؟

۱۰۳. آدم میراث خویش را از دست داد، یعنی زمین. اکنون این از دست او به کسی رسیده است که آن را در اختیار دارد، یعنی شیطان. او ایمان خود به خدا را به منطق و استدلال‌های شیطان فروخت. از این رو، حیات ابدی او، حق او به درخت حیات، حق او نسبت به زمین، همه چیز را هدر داد و به دستان شیطان سپرد. او آن را از دستان خویش به دست شیطان سپرد. بنابراین، این اکنون... این برگشته و آلوده شده است و ذریت آدم، میراثی را که باید می‌داشت، نابود ساخته‌اند؛ یعنی زمین را. درست است. می‌بینید؟ ذریت آدم.

۱۰۴. یک روز در توسان،^۷ جایی که ساکن هستم، توقف کرده بودم. داشتم بالای کوه با یک نفر صحبت می‌کردم و به پایین نگاه می‌کردیم. گفتم نظرت چیست که سیصد سال قبل یک پاپاگوی^۸ پیر با ازابی خویش با زن سرخ‌پوست و فرزندانش که آن عقب نشسته بودند، از یک جایی در آنجا عبور می‌کردند و در آرامش زندگی می‌کردند. هیچ زنایی در کار نبود، ویسکی وجود نداشت، قماری در کار نبود، هیچ چیز در میان آنها نبود؛ آنها پاک زندگی می‌کردند. گرگ صحرائی از بالای کوه هریک برای ششش به رودخانه‌ی توسان می‌آمد، زوزه می‌کشید و کاکتوس‌ها و گیاهان دیگر در اینجا شکوفه زده بودند و یهوه به این نظر کرده و لبخند می‌زد. ولی سفیدپوست‌ها آن‌گونه آمدند، و چه کار کردند؟ کاکتوس‌ها را کندند، همه جا را با قوطی‌های آبجو و بطری‌های ویسکی آلوده ساختند. آنها اخلاق کشور را فاسد ساختند. تنها راه کنترل سرخ‌پوستان برای ایشان کشتن منابع غذایی آنها بود، یعنی بوفالوها.

۱۰۵. یک روز، وقتی داشتم روی سنگ قبری را در موزه می‌خواندم، عکسی از جرونیمو^۹

^۷ Tucson

^۸ مردم قبیله‌ای بومی و بسیار قدیمی در جنوب آریزونا

^۹ Geronimo

دیدم. خیلی از شما ممکن است تصور کنید که او یک خائن بوده است. از نظر من او یک آمریکایی اصیل و ناب بود. او برای آن حقی که خدا به او برای زندگی در یک زمین، یک کشور و یک مکان برای زندگی داده بود، جنگید. من او را سرزنش نمی‌کنم. یک زمانی سربازان سفیدپوست به آنجا آمدند و به زور بر سرزمین آنها تسلط یافتند و آنها را مانند یک مشت حشره کشتند... و آنجا عکس اصلی از مرکز پزشکی جرونیمو یا همان بیمارستان او وجود داشت، دو یا سه پتو روی یک تکه از گیاه کهور بود... آن سرخ‌پوستان آمریکایی راستین و حقیقی برای حقوق خدایی خویش می‌جنگیدند. در آنجا، جرونیمو با فرزند خودش، ایستاده بود و به جنگجویانش نگاه می‌کرد که درحال خونریزی و مرگ بودند، بدون اینکه پنی‌سیلین یا چیز دیگری داشته باشند، هیچ راهی برای کمک کردن به آنها نبود، آمریکایی‌های خدادادی و اصیل. آن وقت او را مرتد و خائن می‌خوانید؟ من او را یک مرد نجیب^{۱۰} می‌خوانم.

۱۰۶. کاپیز^{۱۱} هرگز تسلیم نمی‌شد. او یک پیرمرد بود، ولی ارتش آمریکا که همه پیراسته و مسلح بودند، به آنجا رفتند و بوفالوها را کشتند. شارپ^{۱۲} تفنگ ویژه‌ی بوفالو کشی را اختراع کرده بود و می‌گفتند: "اوه، امروز روز خوبی داشتم." از داخل واگن‌های باربری یا واگن‌های مسافربری، شلیک می‌کردند و- می‌گفتند: "امروز چهل بوفالو کشتم." چهل بوفالو، تعدادی که می‌توانست خوراک دو سال تمام آن قبیله را تأمین کند. آنها با آن بوفالوها چه کردند؟ آنها را در بیابان رها کردند. آن لاشه‌ها روی زمین ماند و متعفن شد. آنها خوراک گرگ‌های صحرایی شدند.

۱۰۷. وقتی سرخ‌پوست‌ها بوفالوها را می‌کشتند، یک مراسم مذهبی وجود داشت. سُم آنها را نگه می‌داشتند تا از آن، ظرف غذا تهیه کنند. گوشتش را می‌خوردند. حتی گوشت دُم آن را، آنها گوشت آن را گرفته، آویزان و خشک می‌کردند. پوستش را خشک کرده از آن

^{۱۰} عبارت موردنظر برادر برانهام برای توصیف چنین شخصیتی Gentleman می‌باشد.

^{۱۱} Cochise

^{۱۲} Sharpe شرکت تولید کننده تجهیزات نظامی و مکانیکی

لباس و چادر درست می‌کردند. هیچ چیزی به هدر نمی‌رفت.

۱۰۸. وقتی سفیدپوست آمد... مرتد و خائن، آن سفیدپوست است. او رذل و پست است. او آمد، آن بوفالوها را کشت و به آن سرخ‌پوستان گرسنگی داد.

۱۰۹. یک مرد نجیب و اصیل برای حقوق خدادادی‌اش می‌جنگد. کاری که آنها با سرخ‌پوستان کردند، برای پرچم آمریکا یک لکه‌ی ننگ است. بعد از همه‌ی اینها، اینجا متعلق به او بود.

۱۱۰. اگر ژا... ژاپن یا روسیه یا کشور دیگری بیاید و بگوید: "از اینجا بیرون بروید. از اینجا بروید بیرون." و همان کاری را با ما و فرزندانمان بکنند که با سرخ‌پوست‌ها انجام شد، شما چه فکری می‌کنید؟ ولی یادتان باشد، ما کاشته‌ایم و اکنون می‌خواهیم برداشت کنیم. این قانون خداست. می‌دانید؟ زمانی برای کاشتن و زمانی برای برداشت. فکر کنم که این خیلی بد است. بله، آقا!

۱۱۱. حال، چه اتفاقی افتاد؟ ذریت آدم، آلوده گشته و زمین را کاملاً نابود ساخت. می‌دانید که کتاب مقدس این را می‌گوید؟ و چون او این کار را کرده است، ذریت آلوده‌ی آدم، خدا آنها را نابود خواهد کرد. می‌خواهید آنها را بخوانید؟ ببینیم. این را اینجا نوشته‌ام. مکاشفه باب ۱۱ را باز کنید و این را خواهید دید. بروید به مکاشفه باب یازدهم و خواهیم دید که خدا در مورد نابودی آنانی که زمین را نابود ساخته‌اند چه گفته است. باب یازدهم و از آیه‌ی هجدهم بخوانیم. به گمانم ۱۸:۱۱ باشد.

وامت‌ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید... (حال، غضب خدا را ببینید).
و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.

۱۱۲. می‌خواهند چه کار کنند؟ آنچه را که کاشته‌اند، درو کنند. وقتی می‌بینید که گناه در

خیابان‌ها جریان دارد... چند نفر در این یکشنبه شب، امشب در این شهر چند زنا اتفاق خواهد افتاد؟ امشب چند زن سوگند زناشویی خویش را در این نقطه‌ی کوچک زمین، یعنی جفرسونویل، می‌شکنند؟ در سی روز گذشته چند پرونده‌ی سقط جنین در شیکاگو ثبت شده است؟ بصورت میانگین ماهانه بین بیست و پنج تا سی هزار مورد، جدا از مواردی که ثبت نشده است. مقدار مصرف ویسکی در شیکاگو چقدر بوده است؟ فکر می‌کنید در یک شب در لس‌آنجلس چه اتفاقی می‌افتد؟ امروز در شهر جفرسونویل چند بار نام خداوند به بطالت گفته می‌شود؟ الآن بهتر است یا زمانی که جورج راجر کلارک^{۱۳} در اینجا از کشتی پیاده شد؟ می‌بینید؟ ما زمین را کاملاً از رجاسات خویش فاسد ساخته‌ایم و خدا کسانی که زمین را به فساد بکشانند، نابود خواهد ساخت. خدا چنین گفته است.

۱۱۳. همیشه فکر می‌کردم چیزی در من هست که می‌خواهد به بالای کوه بروم و همه چیز را آن‌گونه که خدا معین نموده است، ببینم.

۱۱۴. از فلوریدا^{۱۴} متفرم، جایی که آن درختان نخل مصنوعی و... اوه، خدای من! ترجیح می‌دادم که یک کروکودیل را ببینم که در صحرا دُم خود را تکان می‌دهد، تا اینکه تمام این کارهایی که در هالیوود انجام می‌دهند و تمام آن افسون و زرق‌وبرق و مست‌ها... و اوه، خدای من! فکر می‌کنم یک روز، یک روز، بله.

۱۱۵. ولی یادتان باشد، کتاب مقدس در متی باب ۵ به ما گفته است: "حلیمان وارث زمین خواهند شد." درست است. "حلیمان و متواضعان وارثین زمین هستند." عیسی گفت: "خوشبحال حلیمان..." یعنی افراد ساده‌ای که سعی نمی‌کنند یک فرد بزرگ یا کسی دیگر باشند... "زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد." عیسی چنین گفت. بله، حال، آنها این را آلوده ساخته‌اند و خدا آنها را تباه خواهد ساخت. ولی حلیمان بعد از اینکه زمین تطهیر شد، وارثان آن خواهند بود.

۱۱۶. اکنون، اوه، خدای من! اکنون، آن سند و مالکیت هدر رفته و دوباره در دستان مالک اصلی آن، یعنی خدای قادر متعال است. وقتی آدم مالکیت زمین و حیات ابدی را از دست داد، دستان کثیف شیطان نمی‌توانست آن را بگیرد. پس این به دست صاحب اصلی آن، یعنی خود خدا برگشت. این را کمی بعد متوجه خواهیم شد؛ آنجا که او با در دست داشتن آن بر تخت نشسته است، با آن سند. [برادر برانهام دو بار دستان خود را به هم می‌زند]. اوه، این به من احساس روحانیت می‌دهد. سند حیات ابدی، سند حیات ابدی، وقتی آدم آن را بخاطر دریافت خرد و فکر در عوض ایمان از دست داد، این دوباره به دست مالک آن یعنی خدای قادر متعال بازگشت. چه امر عظیمی!

۱۱۷. بسیار خوب، در انتظار. این چه کاری می‌کند؟ در دستان خدا، در انتظار اعلام رستگاری و نجات. او طریقی برای رستگاری مهیا نمود. او یک راه برگشت مهیا نمود، و یک روز منجی باید آن را برگرداند. اکنون می‌دانید که به کجا می‌رویم؟ ما او را خواهیم دید که بر تخت نشسته است. بسیار خوب. در انتظار اعلام نجات و رستگاری، فدیهِی خویش.

۱۱۸. این کتاب رستگاری، این سند تجزیه شده چیست؟ می‌گویید: "تجزیه شده؟ یعنی چه؟" یعنی تا به نقطه‌ی آغاز خویش واکاوی شده است. مانند-مانند آن قطره‌ی جوهر که امروز صبح درموردش صحبت کردیم، زمانی که در سفیدکننده افتاد، همین‌طور رو به عقب رفت. و هنگامی که یک گناه اعتراف شده و در خون عیسی مسیح بیفتد. اوه، خدای من! این یک تجزیه را ثمر می‌آورد، دوباره تا به خود خالق. شما می‌شوید یک فرزند خدا. سند تجزیه در دستان خدای قادر است. اوه، خداوند!

۱۱۹. فدیهِی آن به مفهوم تمام متعلقات قانونی است که توسط آدم و حوا از دست رفته بود. اوه، خداوند! [برادر برانهام یک بار دستان خود را به هم می‌زند]. این باید با یک مسیحی دوباره مولود شده چه کند. حقوق قانونی او به آن سند، آن سند حیات ابدی بدین معناست که شما متصرف تمام آن چیزهایی می‌شوید که آدم و حوا از دست دادند. یعنی چه برادر؟ تملک آن سند!

۱۲۰. آدم نمی‌توانست ملزومات رستگاری را بعد از اینکه متوجه از دست دادن آن شد، فراهم سازد. او نمی‌توانست. او گناه کرده بود و خود را از خدا جدا ساخته و در این سوی شکاف بود، پس نمی‌توانست آن را رها سازد. او نمی‌توانست این کار را بکند، چون او-او خودش به رهایی و رستگاری نیاز داشت. پس او قادر به این کار نبود.

۱۲۱. ولی شریعت نیاز به یک خویشاوند، ولی و رهاننده دارد. اگر می‌خواهید آن را در کتاب علامت بنزید، آن را در لاویان ۲۵ می‌یابید.

۱۲۲. وقت پرداختن به آن را نخواهیم داشت، چون هر-هرکدام یک-یک شب نیاز دارد. می‌بینید؟

۱۲۳. ولی شریعت خدا یک جایگزین را می‌پذیرد. حال، اگر خدا پیشنهاد پذیرش یک جایگزین را نکرده بود، چه می‌شد؟ ولی محبت، او را وادار به انجام این کار نمود. آن انسان راه برگشتی نداشت و هیچ راه برگشتی برای او وجود ندارد. او فنا شده بود، ولی فیض خدا کفاره‌ی او را در شخص عیسی مسیح مهیا نمود. شریعت این را می‌خواست. فیض آن نیاز را مهیا نمود. اوه، فیض عظیم، چه آوای خوشی! شریعت خدا جایگزینی عاری از گناه را می‌طلبد.

۱۲۴. و چه کسی بی‌گناه بود؟ ولادت هر انسانی در نتیجه‌ی یک آمیزش جنسی است، همه‌ی انسان‌ها. حتی تنها کسی که از این امر مستثنی بود، یعنی آدم نیز، حق خویش بر حیات ابدی و حکمران بودن بر زمین را به هدر داد.

۱۲۵. اوه، وقتی به آن بخش کلام فکر می‌کنم که می‌گوید: "ما را نزد خدا بازگردانده و ما با او سلطنت کرده و بر زمین کهنه و پادشاهان خواهیم بود." اوه، خدای من! چه داستانی می‌توانیم در اینجا داشته باشیم.

۱۲۶. توجه کنید، شریعت خواستار یک خویشاوند و رهاننده برای رهایی یک جایگزین فنا شده است. فیض، این نیاز را در شخص عیسی مسیح مرتفع نمود. این کفاره می‌بایست از نسل بشر می‌بود.

۱۲۷. حال، ما چگونه می‌توانستیم باشیم؟ وقتی هر انسانی که متولد می‌گردد باید... و هر کسی که نتواند ببیند که این یک آمیزش جنسی بوده است، خب، او کاملاً کور است. می‌بینید؟ چون هر انسانی که به دنیا می‌آید از یک زن متولد می‌شود.

۱۲۸. خدا یک ولی و رهاننده را خواستار بود و آن می‌بایست انسان می‌بود. اوه، خدای من! اکنون می‌خواهید چه کار کنید؟ شریعت خواستار یک ولی و رهاننده بود.

۱۲۹. حال، او نمی‌توانست یک فرشته را انتخاب کند، او می‌بایست یک انسان باشد، چون ما نسبت خونی با فرشته نداریم، ما با یکدیگر نسبت خونی داریم. فرشته سقوط نمی‌کند. او وجودی متفاوت است. یک بدن متفاوت دارد. او هرگز گناه یا کار دیگری نکرده است. او متفاوت است.

لیکن شریعت خواستار خویشاوند، ولی و رهاننده است.

۱۳۰. و هر انسانی بر روی زمین مولود یک آمیزش جنسی است. حال، نمی‌بینید؟ اینجا جایی است که آن پیش می‌آید. آنجا جایی است که گناه آغاز شد. پس اکنون می‌بینید که این در کجاست؟ اینجا جایی است که ذریت مار پیش می‌آید. می‌بینید؟

۱۳۱. حال توجه کنید، نیاز به یک ولی و خویشاوند بود، این ولی و رهاننده باید از نسل بشر متولد شده باشد. اینجا است که راه را بر ما می‌بندد، بگذارید کَرنا را برایتان به صدا درآورم. تولد از باکره آن محصول را مهیا نمود. آمین! تولد از یک باکره، آن ولی و رهاننده‌ی ما را مهیا نمود. هیچ کس به جز خدای قادر عمانوئیل نشد، یکی از ما، عمانوئیل. «ولی و رهاننده» مهیا شد. می‌بینید که خدا چگونه نیاز را برقرار می‌سازد و کاری نیست که ما بتوانیم انجام دهیم. سپس فیض وارد می‌شود و بر آن شریعت سایه می‌افکند و آن محصول را تولید می‌کند. آمین! [برادر برانهام یک بار دست می‌زند].

۱۳۲. اوه، وقتی به منزل برسید، وقتی به کلبه‌ی کوچک خود برسیم؛ همان سرودی که برادر نویل می‌خواند. وقتی همه‌ی شما آنجا این را بشنوید، یک روز صبح که خوانده می‌شود

«فیض عظیم، چه نوای دلنشینی، که پستی چون مرا، نجات داد». می‌بینید، خواهید گفت: "جلال بر خدا! برادر برانهام هم رسیده است." ایناهاش! بله، او!

فیض است که ترس را به قلبم آموخت
و به فیض است که ترس‌هایم برداشته شد.
آن فیض چه پربها ظاهر شد،
اولین ساعتی که ایمان آوردم.

۱۳۳. صبر کنید، تا چند دقیقه‌ی دیگر به آن می‌پردازیم. او، خدای من! حال، نگاه می‌کنیم.
کتاب...

۱۳۴. کتاب روت یک تصویر بسیار زیبا از این به ما می‌دهد که بوعز... و نوعی املاک خود را از دست داده بود. می‌دانید، موعظه‌ی من در این مورد را شنیده‌اید، نشنیده‌اید؟ اگر شنیده‌اید، دست خود را بلند کنید. می‌بینید؟ پس، متوجه هستید. بوعز یک منجی و رهاننده شد، او تنها کسی بود که می‌توانست... او می‌بایست آن خویشاوند می‌بود، یک خویشاوند نزدیک. و با فدیہ کردن نوعی، او روت را بدست آورد. آن عیسی بود، بوعز نمادی بود از مسیح. و زمانی که اسرائیل را رهایی داد، عروس امت‌ها را بدست آورد. پس بعد، می‌دانید... بسیار زیبا... نوار این را داریم، اگر بخواهید می‌توانید آن را دریافت کنید.

۱۳۵. اکنون توجه کنید. او می‌بایست یک خویشاوند باشد. پس می‌بینید، یک فرشته نمی‌توانست این کار را بکند، یک انسان قادر به انجام این کار نبود، البته می‌بایست یک انسان می‌بود، ولی نه کسی که از زن ولادت یافته باشد، یعنی حاصل یک آمیزش جنسی. پس در باکره‌زایی، روح‌القدس بر مریم سایه افکند، از این‌رو عیسی یهودی نبود. عیسی از امت‌ها نبود. عیسی خدا بود. دقیقاً همین‌طور است. خون او از هیچ عمل جنسی نمی‌آمد. او خون مقدس خلق شده‌ی خدا بود. ما نه به یک خون یهودی نجات یافتیم و نه به خون امت‌ها. "ما به خون خدا نجات یافتیم." این مطابق کتاب مقدس است. این‌گونه می‌گوید که:
"ما نجات یافته‌ایم به..."

۱۳۶. پس، می‌بینید؟ عیسی خدا بود. او شخصیت دوم، چهارم یا سوم نبود. او خود شخص بود. او خدا بود. می‌بینید. او خدا بود، عمانوئیل. خدا از جلال خویش پایین آمد و خود را مکشوف نمود. من آن داستان زیبای بوث کلیبرن^{۱۵} را دوست دارم، آن سرود زیبا:

جدا شده از جلال خویش، داستان همیشه زنده

خداوند و منجی من آمد

و نامش عیسی بود

زاده در یک آخور

مرد حزن و اشک و اندوه

اوه چه تمکینی، رهایی را برایمان آورد

وقتی در موت شب

اندک امیدی نبود

خدا، صخره‌ی مستحکم

عظمتش را کنار نهاد

به رحمت خویش فروتن شد، جان من را نجات بخشید

اوه، چقدر دوستش دارم، چقدر می‌ستایمش!

نفس من، نور من، همه چیز من

منجی عظیم، منجی من شد، خالق عظیم، منجی من شد

تمامی پری خدا در او ساکن بود

۱۳۷. او کسی بود که نیاز را برآورده کرد. فیض بود که شخص عیسی مسیح را حاصل کرد. و اینک این کتاب... خدا خیمه‌ی خویش را برپا ساخت و از خدا بودن آمد تا انسان شود. او خصوصیت خویش را از خدای قادر تغییر داد تا انسان باشد، تا شکل انسان را بگیرد، تا بتواند بمیرد و انسان را رهایی بخشد. صبر کرد تا ما او را ببینیم، درست در زمانی که هیچ کس لایق

نبود. می‌بینید؟ بسیار خب.

۱۳۸. در کتاب مقدس، در کتاب روت اگر بخوانید متوجه خواهید شد که چنین کسی «گوئل»،^{۱۶} گگ-و-ئ-ل خوانده می‌شد، او کسی بود که می‌توانست نیازها را مرتفع سازد، او می‌بایست قادر به این کار می‌بود، باید می‌خواست که نیاز را مرتفع سازد. و گوئل می‌بایست یک خویشاوند می‌بود. و گوئل می‌بایست قادر به انجام این کار باشد و خواهد که این کار را انجام دهد، و او می‌بایست یک خویشاوند باشد، خویشاوندی که این کار را انجام دهد.

۱۳۹. و خدا، خالق روح، وقتی انسان شد تا بتواند گناه را بر خویش گیرد، خویشاوند ما شد و بها را پرداخت و ما را دوباره به جانب خدا رهایی داد. اینهاش، این منجی است.

۱۴۰. مسیح اکنون ما را فدیہ کرده است. اکنون ما رهایی یافته‌ایم. ولی او هنوز مالکیت خویش را اعلام نموده است. حال، ممکن است شما با آن موافق نباشید، ولی یک دقیقه تأمل کنید. می‌بینید، خواهیم دید. می‌بینید؟ او این را مطالبه نکرده است. می‌بینید؟ اگر او کتاب رستگاری را گرفته است، هرآنچه که آدم داشت و هرآنچه را که از دست داد، اکنون مسیح رهایی بخشیده؛ او اینک ما را رها ساخته، ولی هنوز مالکیت آن را اختیار نکرده است؛ او تا آن زمان معین نمی‌تواند. و بعد رستاخیز می‌آید و زمین دوباره از نو خلق می‌شود و بعد او مالکیت را اختیار خواهد نمود. مالکیتی که او در زمان رهایی دادن ما بدست آورد. ولی آن را در زمان معین انجام خواهد داد. او، خدای من!

۱۴۱. این در کتاب هفت مهر که ما اکنون از آن صحبت می‌کنیم، توضیح داده شده است. بسیار خب، کتاب رستگاری، همه چیز در اینجا توصیف شده است. اگر خدا اجازه دهد، تمام آنچه که مسیح در انتها انجام خواهد داد، در طول این هفته و در هفت مهر برای ما مکشوف خواهد شد. می‌بینید؟ بسیار خب، و چنان که مهرها باز شده و برای ما مکشوف می‌گردد، سپس می‌توانیم ببینیم که این نقشه‌ی عظیم رستگاری چیست و چه زمانی و چگونه انجام خواهد شد. تمام اینها در این کتاب اسرار مخفی است. این کتاب ممهور به هفت مهر

^{۱۶} Goel واژه‌ای عبری به معنی نجات دهنده، ولی و خویشاوند

است و بره تنها کسی است که می‌تواند آنها را بگشاید.

۱۴۲. حال [توجه برادر برانهام به چیزی جلب می‌شود]. عذر می‌خواهم. حال، متوجه می‌شویم...

۱۴۳. حال، اگر می‌خواهید به کتب نظر کنید، می‌توانید به کتاب ارمیا بروید و این را در آنجا بیاید. زمانی که او، زمانی که او داشت به سرزمین اسارت می‌رفت... می‌دانید، او از عمومی خویش-از پسر عمومی خویش املاکی را خرید و به مهر کردن آن پرداخت. و اگر ما همه‌ی آن را... ما به آن هم در «هفت دوره‌ی کلیسا» پرداخته‌ایم.

۱۴۴. می‌دانید، مهر در عهد عتیق مانند یک طومار بود. مثل این. [برادر برانهام اکنون از چند ورق کاغذ استفاده می‌کند تا پیچیدن، مهر کردن و گشودن یک طومار را نشان بدهد.] و اینجا یک راز بود و راز آن نهفته بود. بسیار خب، دور آن مهر شده و آنجا گذاشته شده بود، مطالبه‌ی چنین و چنان. سپس، راز بعدی حول آن بود که این میراث چیست و در این سو برجسته شده بود. حقوق و مطالبه‌ی چنین و چنان. و همین‌طور پیش می‌رفت تا یک طومار را می‌ساخت. چون در آن زمان کتاب‌هایی به این شکل امروزی وجود نداشت. این در یک طومار بود. (چند نفر این را می‌دانند؟) طومار خوانده می‌شد. خب، یک طومار مهر شده، می‌توانستید یکی را اینجا باز کنید و ببینید که راز درون آن چیست؛ آن را بشکنید و می‌توانستید ببینید که مطالبه و اعلان آن چیست.

۱۴۵. و همه چیز در اینجا، هفت مهر محتوی تمام اسرار خدا بود که از بنیان عالم همه در آنجا مهر شده بود و با هفت مهر مختلف مکشوف می‌شد. اگر خدا بخواهد، این مهرها را کنار می‌زنیم و به این کتاب نگاهی خواهیم داشت تا دریابیم که درباره‌ی چیست. می‌بینید؟ امیدوارم اوقاتی عظیم داشته باشیم. راز رستگاری آنجا ممهور شده تا زمانی که... این کتاب تا زمان پیغام آخرین پیغام آور، نمی‌توانست گشوده شود.

۱۴۶. طومار آنجا بود. می‌دانیم که آنجا بود. می‌دانیم که این رستگاری بود. ایمان داریم که

این رستگاری بود. ارمیا گفت: "این طومار حفظ شود..." همان‌طور که آنجا را می‌خوانید، او گفت: "آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیار بماند."^{۱۷} می‌بینید؟ اوه، چه چیز زیبایی! آنجاست که می‌توانستم مدتی را در مورد آن صحبت کنم. این طومار در یک ظرف زمینی حفظ می‌شد. ظرفی که یک بار جسم شد. جلال بر خدا! او مُرد، دوباره برخاست و در ظرف زمینی حفظ شد، تا زمان خریداری فرا برسد. اوه، خدای من! چقدر زیبا! بسیار خوب.

۱۴۷. همه‌ی این پیغام‌ها در این ظروف زمینی نگه داشته شده‌اند، تا رسیدن زمان معین خداوند در زمان آخرین پیغام‌آور بر روی زمین. و تمام قومی که بر آن داوری شده و گفتند: "می‌دانم که وجود دارد. ایمان دارم که وجود دارد." و برای آن جنگیده و آن را پیش آوردند، با ایمانی که به آن باور داشتند. اما اکنون قرار است که این از طریق مکاشفه و از دست‌ان خداوند آورده شود، با اثبات و تأیید آن، خدا چنین گفته است؛ او این را وعده داده است.

۱۴۸. حال، حال ببینیم. کجا بودیم؟ برویم به آیه‌ی دوم. مدت زیادی را به نخستین آیه پرداختیم، ولی اکنون پردازیم به-به آیه‌ی دوم. حال، به آیه‌ی بعدی به این اندازه نمی‌پردازیم.^{۱۸}

و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحق اینکه
کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟

۱۴۹. اکنون، به یاد داشته باشید، یک بار دیگر آیه‌ی اول را بخوانیم، تا بتوانیم با هم به آن پردازیم:

و دیدم به دست راست تخت‌نشین...

۱۵۰. خدا! او کیست؟ نگهدارنده‌ی اصلی کتاب حیات. او آن را در دست دارد. خدا در دست دارد. وقتی آدم آن را از دست داد، آن کتاب به مالک اصلی آن برگشت. این از آن او بود.

و یوحنا (در رویا) و دید بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مهر.

۱۵۱. می‌بینید، درون! حال، وقتی می‌رویم تا مهرها را بازگشایی کنیم، می‌بینید که، این به ژرفای کلام برمی‌گردد، در تمام مسیر، برای هر یک از آن مهرها، همه چیز با هم. تمام سرّ آنجا در این مهرها نهفته شده است. می‌بینید؟ تمام سرّ کتاب مقدس در مهرها قرار دارد. [برادر برانهام پنج بار روی منبر می‌زند.] و این مهرها تا آن زمان نمی‌تواند شکسته و باز شود. این را ظرف چند دقیقه در اینجا اثبات می‌کنم.

۱۵۲. توجه داشته باشید. حال، یادتان باشد، کتاب مهر شده است. یکی اینجاست، ایناهاش، این مهر. سپس یکی دیگر دور آن است؛ یک مهر. یکی دیگر به دور آن؛ یک مهر. این کتاب رستگاری است. و تمام اینها با هم کتاب را تشکیل می‌دهند، و این به هفت مهر مهور شده است. و در ورا قرار گرفتن آن به این دلیل است که این طومار پیچیده شده است؛ سرّ مهر در درون آن است و فقط می‌گوید «سوار اسب سفید» یا «سوار اسب سیاه» و هر چیز دیگری، در بیرون آن، ولی سرّ تمامی کتاب در آن مهرها است، از پیدایش تا مکاشفه. یک نقشه‌ی کامل رستگاری در هفت مهر مکشوف گشته است. اوه، این یک زمان مهم است. خدا کمک کند تا آن را متوجه شویم. می‌بینید؟

۱۵۳. اکنون، یک فرشته‌ی زورآور... حال دومین آیه.

... فرشته‌ی زورآور با آوازی بلند ندا می‌کند: کیست مستحق (مستحق چه؟) اینکه کتاب را بگیرد؟...

۱۵۴. حال، متوجه می‌شویم. اکنون کتاب کجاست؟ نزد مالک اصلی خود، چون توسط یک پسر، یعنی نخستین پسر خدا در نسل بشر، از دست رفته بود. و هنگامی که او حق خود را بخاطر گوش کردن به شیطان از دست داد، او... او چه کار کرد؟ او منطق شیطان را در عوض کلام خدا پذیرفت. حال، نمی‌شود چند لحظه اینجا مکث کنیم؟ پسران خدا تفکرات یک مدرسه‌ی

مذهبی را بجای کلام خدا می‌گیرند. می‌بینید، همان کاری که آدم انجام داد. او حقوق خویش را از دست داد و زمانی که این کار را کرد، این به عقب برگشت. نمی‌توانید ببینید که آن ادوار در کجا بودند؟ می‌بینید؟ درست به سمت نگه دارنده‌ی اصلی خویش برگشت.

۱۵۵. و یوحنا در روح، اینجا در آسمان ایستاده... او از هفت دوره‌ی کلیسا به بالا برده شد. می‌بینید؟ ادوار کلیسا را دید. سپس برده شد به باب چهارم. او گفت: "به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود، به تو بنمایم."

۱۵۶. و او تخت‌نشینی را دید که این کتاب را در دست داشت، در دست راست خویش. حال به این فکر کنید. و، بعد، این کتاب، سند رستگاری بود، و به هفت مهر مهور شده بود.

۱۵۷. سپس یک فرشته پیش آمد، یک فرشته‌ی زورآور با آوازی بلند "چه کسی مستحق دریافت کتاب است، تا کتاب را بگیرد، چه کسی قادر بود تا مهرها را بگشاید، چه کسی قادر بود تا این کتاب را باز کند؟" می‌بینید؟ فرشته این را پرسید. یوحنا این را دید و گفت: "چه کسی شایسته است؟ او..." "اوه، خدای من! شاید تنها من، آن را این گونه احساس می‌کنم. اما او... فرشته گفت: "او..." کتاب نجات /ینجاست. نقشه‌ی نجات خدا /ینجاست. /ینجا تنها راهی است که بدان نجات می‌یابید. چون اینجا حق مالکیت تمام آسمان‌ها و زمین است. "اگر هست، جلو بیاید." "اوه، خدای من!" "کنون سخن بگو و یا همیشه خاموش باش. اگر هست بیاید و این کتاب را مطالبه کند. چه کسی شایسته‌ی انجام آن است؟"

۱۵۸. و یوحنا گفت:

کسی در آسمان شایسته یافت نشد، کسی بر روی زمین شایسته یافت نشد، کسی بر زیر زمین در میان زندگان و مردگان شایسته یافت نشد؛ هیچ‌کس شایسته نبود.

۱۵۹. ندای فرشته برای یک ولی و خویشاوند بود تا ظاهر شود، یک رهاننده. خدا گفته است من شریعتی دارم، یک ولی، یک خویشاوند که می‌تواند-می‌تواند جایگزین گردد. آن ولی کجاست؟ چه کسی قادر است این کار را بکند؟

۱۶۰. این از آدم و همین‌طور از طریق تمام رسولان، انبیا و وهمه‌ی چیزهای دیگر می‌آید، و کسی یافت نشد. حال، این یعنی چه؟ "هیچ کس بر روی آسمان، هیچ کس بر روی زمین، هیچ زنده‌ای." ایلیا آنجا ایستاده بود، موسی آنجا ایستاده بود، تمام رسولان آنجا ایستاده بودند، یا-تمام کسانی که مرده بودند، تمام مردان مقدس تمام دوران، ایوب و همه‌ی آنها، همه‌ی آنها ایستاده بودند و کسی شایسته نبود تا حتی به کتاب نگاه کند. چه برسد به اینکه بخواهد آن را بگیرد و بگشاید.

۱۶۱. حال، کجاست که پاپ و تمام اینها وارد می‌شوند؟ اسقفان شما کجا هستند؟ شایستگی شما کجاست؟ ما هیچ نیستیم. درست است.

۱۶۲. او خواست تا یک رهاننده‌ی خویشاوند، یک ولی، اگر می‌تواند قدم پیش بگذارد. اما یوحنا می‌گوید هیچ کس شایسته نبود.

۱۶۳. نه اینکه افراد شایسته آنجا نبودند. مثلاً یک فرشته، برای مثال، ما می‌گوییم جبرائیل یا میکائیل، ولی یادتان باشد، این باید یک خویشاوند می‌بود. یادتان باشد یوحنا در اینجا گفت «هیچ انسانی»، نه اینکه فرشته، نه سرافین، آنها گناه نداشتند، بلکه در یک رده‌ی دیگر قرار داشتند. آنها هرگز سقوط نکردند.

۱۶۴. ولی این می‌بایست یک منجی خویشاوند می‌بود. «هیچ انسانی»، چون هیچ یک از آنها فدیة نشده بودند. هیچ انسانی شایسته‌ی نظر کردن به آن نبود. اوه نه، خدای من! پس به یک خویشاوند خونی نیاز بود و فرشته به دنبال او بود و در هیچ کجا یافت نشد. هیچ کس نیست. هیچ اسقف، هیچ اسقف اعظم، هیچ کشیش یا هیچ کس دیگر آن قدر تقدس نداشت تا بتواند به کتاب نگاه کند. خدای من! خدای من! این خیلی پر قدرت است، ولی چیزی است که کتاب مقدس گفته است. دوستان! من فقط چیزی را که یوحنا گفته است، نقل می‌کنم.

کتاب مقدس می‌گوید که یوحنا به شدت گریست.

۱۶۵. نه آن‌طور که برخی از معلمین تعلیم می‌دهند. یک بار شنیدم که یک نفر این را تعلیم

می‌داد، می‌گفت: "یوحنا گریست. چون خود را مستحق و شایسته نیافت." او! هر انسانی تحت روح‌القدس تفاوت این را می‌داند. می‌بینید، این تفاوت را تحت الهام روح‌القدس می‌فهمد.

۱۶۶. ولی یوحنا «به شدت» گریست. به گمانم این چیزی است که برایش گریست، "اگر کسی یافت نشد که شایسته‌ی گرفتن و بازکردن کتاب باشد، پس تمام خلقت فنا شده است."

۱۶۷. کتاب *اینجاست*، حق و سند مالکیت *اینجاست*؛ و این به خویشاوندی که بتواند آن شروط را داشته باشد، عطا خواهد شد. این قانون و شریعت خود خداست و خدا نمی‌تواند شریعت خود را بی‌حرمت سازد. نمی‌تواند. می‌بینید؟ خدا نیاز به یک منجی خویشاوند داشت که شایسته باشد. که قادر به انجام آن باشد.

۱۶۸. و فرشته گفت: "اکنون آن ولی، خویشاوند، رهاننده، پیش بیاید."

۱۶۹. و یوحنا نگریست. او به تمام زمین نگریست. به زیر زمین نگریست و هیچ کس یافت نشد. خلقت آنها و همه چیز فنا شده بود و البته یوحنا به شدت گریست. همه چیز فنا شده بود.

۱۷۰. هرچند که گریستن او حتی یک دقیقه هم طول نکشید. سپس یکی از آن پیران ایستاده و گفت: "گریان مباح یوحنا." او، خدای من! گریه‌ی او حتی یک دقیقه هم دوام نیاورد.

۱۷۱. یوحنا فکر کرد: "او، خدای من! آن فرد کجاست؟ انبیا آنجا ایستاده‌اند، آنها هم مانند من متولد شده‌اند. پیران و حکیمان آنجا ایستاده‌اند... او، کسی اینجا نیست؟"

۱۷۲. "من انسانی را می‌خواهم که قادر باشد این کار را بکند. کسی را می‌خواهم که بتواند نجات دهنده باشد."

۱۷۳. و یافت نشد، پس یوحنا مستأصل شد، همه چیز فنا شده بود و او به تلخی می‌گریست. او-او ناراحت بود، چون اگر نمی‌توانستند کسی را بیابند، همه چیز، تمام خلقت از دست

می‌رفت. جلال بر خدا! اگر نمی‌توانستند کسی را براساس آن نیازها بیابند، آنها... همه‌ی نسل بشر، تمام جهان و خلقت از بین رفته بود. همه-همه چیز سقوط کرده بود. حقوق رستگاری و نجات، حقوق حیات ابدی، تمام این حقوق از بین رفته بود و کسی نبود که بتواند بها را پردازد. و یوحنا شروع کرد به گریستن، چون کسی شایسته نبود و کسی حتی لایق نگاه کردن به کتاب نبود. اوه، نیاز به یک بشر بود، یوحنا به شدت گریست، چون کسی نمی‌توانست این کار را انجام دهد و همه چیز فنا شده بود.

۱۷۴. و صدایی از جانب یکی از آن پیران که آنجا بین پیران ایستاده بود، شنیده شد و تمام آن لشکر عظیم آسمان گفتند: "گریان مباحش یوحنا." اوه، خدای من!

۱۷۵. فیض خداوند! [برادر برانهام دو بار دستانش را بر هم می‌زند.]

۱۷۶. "ناامید مباحش یوحنا. زاری مکن چون شیر سبط یهودا، ریشه و نسل داود، او غالب آمده است."

۱۷۷. غالب شدن یعنی «کشتی گرفتن و غلبه یافتن». اوه، خدای من! در آن باغ جتسیمانی، وقتی قطره‌ی خونی از چهره‌ی او چکید، او درحال غالب آمدن بود.

۱۷۸. شیر، ریشه و نسل داود، او غالب آمده بود. غالب شده بود.

۱۷۹. مثل یعقوب، با اینکه غاصب بود، وقتی با فرشته روبرو شد، او را نگه داشت و فرشته تلاش کرد تا از او جدا شود. او گفت: "نمی‌گذارم که بروی." او فرشته را تا گرفتن آنچه می‌خواست، نگه داشت و نام او از «غاصب» به مفهوم «مکار و فریب‌کار» به چه چیز تغییر یافت؟ به «اسرائیل»، شاهزاده‌ی خدا. پس او غالب آمد.

۱۸۰. و این شیر سبط یهودا غالب آمده است. او گفت: "گریان مباحش یوحنا، چون شیر سبط یهودا، ریشه‌ی داود غالب آمده است. او این کار را انجام داده است. تمام شد، یوحنا!" اوه، خدای من! او پاک‌کننده‌ای را فراهم آورد تا گناه را به دستی که با خرد خویش آن را آلوده ساخت، یعنی بشر، برمی‌گرداند. بله.

۱۸۱. ولی وقتی یوحنا برگشت تا نگاه کند، یک بره را دید. چه چیز متفاوتی از شیر. او گفت: "شیر غالب آمده است." می‌بینید؟ باز می‌توانم از این استفاده کنم «خدا در سادگی پنهان شده.» او گفت: "او یک شیر است." او سلطان و وحوش است. شیر غالب آمده است. قوی‌ترین چیز موجود، شیر است.

۱۸۲. من در جنگلی در آفریقا بوده‌ام، شنیدم که زرافه‌ها جیغ می‌کشیدند و—فیل‌های عظیم‌الجثه با آن خرطوم در آسمان، آن صداها را ایجاد می‌کردند و وحوش صحرا آن فریادهای سهمگین را و سوسک‌ها و... من و بیلی پاول در یک جای قدیمی که آن را پوشانده بودند، نشسته بودیم و از فاصله‌ای دور، غرش یک شیر را شنیدیم و همه چیز در صحرا خاموش شد. حتی سوسک‌ها دست از سر و صدا کشیدند، پادشاه صحبت می‌کند. اوه، اوه، اوه، اوه، خدای من!

۱۸۳. به شما می‌گویم، این زمانی است که فرقه‌ها و تمام تردیدها بر زمین خواهند افتاد. زمانی که پادشاه سخن می‌گوید، همه چیز از حرکت باز می‌ایستد. و این پادشاه است. این کلام اوست. اوه!

۱۸۴. او گفت: "یوحنا! نگران نباش، گریان مباش، مأیوس نشو، یوحنا تو در یک رویا هستی. درحال نشان دادن چیزی به تو هستیم. می‌دانم که کاملاً نا امید شده‌ای چون می‌دانی، این، این... چیزی برای رهایی باقی نمانده، همه چیز از بین رفته است. کسی نیست که بتواند این نیازها را برطرف کند. اما شیر سبط یهودا..."

۱۸۵. می‌دانی، یهودا... این را اینجا در، روی تخته سیاه داشتیم. می‌دانید، نشانه‌ی سبط یهودا یک شیر بود.

۱۸۶. یادتان باشد شیر و گاو نر و... یک انسان و غیره... و—آنها درحال مراقبت بودند، آن سرافین، از آن کلام، درحالی که مرقس، متی، لوقا، و یوحنا همگی دور کتاب اعمال ایستاده بودند.

۱۸۷. و من شنیدم که مردی می‌گفت، یک خادم بزرگ می‌گفت: "کتاب اعمال فقط حکم یک سگوارا دارد."

۱۸۸. این اولین تاکی بود که از کلیسای مقدس بیرون آمد. بله، آقا! و اگر چیز دیگری را ثمر بدهد، آن-آن هم از همان‌گونه خواهد بود. بله، آقا! شما درخت‌های پیوندی را دارید که لیمو ثمر می‌دهد. درحالی‌که باید پرتقال باشد. ولی وقتی این درخت دوباره شاخه‌اش رشد می‌کند، دقیقاً مانند آن اصلی و نخستین خواهد بود.

۱۸۹. و متی و مرقس و لوقا و یوحنا، آن انجیل‌ها آنجا ایستاده و از آن محافظت می‌کنند. حکمت انسان، قدرت شیر، عمل گاو نر، و سرعت پلنگ یا منظورم عقاب بود. بله، انجیل‌ها آنجا ایستاده‌اند. چه؟ منجی، یادتان هست چه زمانی آن را داشتیم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این در «هفت دوره‌ی کلیسا» است.

حال او گفت: "شیر سبط یهودا."

۱۹۰. چرا از یهودا؟ "عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پای‌ها وی تا شیلوه بیاید. او از یهودا خواهد آمد."

۱۹۱. و شیر، نماد سبط یهودا، غالب آمده است. او غالب آمده است.

۱۹۲. هنگامی‌که یوحنا پیرامون خود را نگریست تا ببیند آن شیر چیست، یک بره را دید. عجب! او به دنبال یک شیر بود و یک بره را دید. آن پیر او را شیر نامیده بود، ولی وقتی یوحنا نگریست، یک بره را دید. "یک بره چون ذبح شده پیش از بنیان عالم؛" یک بره، ذبح شده. این چه بود؟ آن بره چه بود؟ خونی بود، مجروح، بره‌ای که ذبح شده بود، ولی دوباره زنده بود. و او خونین بود. اوه، خدای من!

دوستان! چطور می‌توانید به آن نگاه کنید و گناهکار باقی بمانید؟

۱۹۳. یک بره جلو آمد، آن پیر گفت: "آن شیر غالب آمده است، شیر سبط یهودا." یوحنا

برگشت تا شیر را بیابد و یک بره پیش آمد، لرزان، آغشته به خون، زخمی؛ او ظفر یافته بود. ممکن بود بگویند که در جنگ بوده است. او ذبح شده بود، ولی باز هم زنده بود.

۱۹۴. می‌دانید؟ یوحنا قبلاً متوجه این بره نشده بود. او اشاره‌ای به آن نکرده بود. هیچ جایی به آن اشاره نشده بود. یوحنا وقتی می‌نگریست، در سرتاسر آسمان آن را ندیده بود، ولی اکنون پیش می‌آمد.

۱۹۵. توجه کنید که از کجا جلو آمد. از کجا آمد؟ او از تخت پدر آمد، جایی که از زمان ذبح شدن و برخاستن مجدد، در آنجا نشسته بود. "او برخاسته و به دست راست پدر نشسته بود. همچنان زنده بود تا شفاعت کند." آمین! امروز به خون خویش قیام کرده تا بعنوان شفای بر جهالت قوم شفاعت نماید. حال او، این چیزی است که به آن وابسته هستیم. او همچنان به آن پاک‌کننده پوشیده شده بود. سفیدکننده‌ی آمرزش گناهان.

۱۹۶. یوحنا به بره نگاه کرد، و بره چنین به نظر می‌رسید که ذبح شده است. و بعد متوجه شد که او زخمی است، جراحت دارد، مضروب است و خونین است. یک بره‌ی خونین، این چیزی است که جای ما را گرفت. آیا این عجیب نیست که یک بره‌ی ساده می‌بایست جای ما را می‌گرفت؟ و او بره را دید. بره پیش آمد.

۱۹۷. یوحنا او را ندیده بود. چون او آنجا در ابدیت بود، همچنان شفاعت می‌کرد و نشان می‌داد که آنها که تحت پوشش خون گاوها و بزها و یک قربانی جایگزین به سمت خدا آمدند، او همچنین... زیرا آنانی که به این ایمان داشتند به او اشاره می‌کردند. خون هنوز ریخته نشده بود، پس او آنجا بود تا آنها را تطهیر نماید. او آنجا بود تا من و شما را تطهیر نماید.

۱۹۸. و او، خدا! امیدوارم که امشب آنجا باشد. بخاطر همه‌ی گناهکاران، همان بره‌ی ذبح شده. چطور خدا می‌تواند چیزی به جز آن بره‌ی خونین را که آنجا ایستاده است، ببیند!

۱۹۹. و اکنون بره در رویا پیش آمد، همان‌طور که ذبح شده بود. توجه کنید، از تخت پدر

آمد. اوه، فکر کنید! او، او از کجا به آن رویا پیش رفت؟ او از جلال آمد، یعنی جایی که دست راست خدا نشسته بود. او از جلال خویش خارج شده و به سمت یوحنا رفت.

۲۰۰. اوه، چقدر این شکوهمند می‌شد اگر امشب افکار گناه‌آلود خویش را کنار می‌گذاشتیم تا او را بپذیریم، و او می‌توانست از جلال خویش خارج شده و خود را بر همه بشناساند.

۲۰۱. بره از جلال به سمت شفاعت پیش می‌رود تا بر نجات یافتگان خویش مدعی باشد. بسیار خوب. یادتان باشد او/ینجا در کار شفاعتی خویش بود. ولی به یاد داشته باشید، مهرها آماده‌ی گشوده شدن هستند و بره از صحن خدا پیش می‌آید، پیش به جلو.

۲۰۲. صبر کنید تا بدانجا برسیم و به آن پردازیم، آن یک ساعت، آن «نیم ساعتی» که در آسمان سکوت برپاست. دود در صحن برپاست، دیگر شفاعتی نیست، قربانی برجا نیست. این تخت داوری است. دیگر خونی بر آن نیست، چون بره‌ی پوشیده به خون آنجا را ترک کرده است. تا آن موقع صبر نکنید. این را در عهد عتیق به یاد دارید؟ تا زمانی که خون بر کرسی رحمت نبود، داوری بود، مادامی که خون آنجا بود، رحمت برقرار بود. [برادر برانهام پنج بار روی منبر می‌زند.] ولی هنگامی که بره آنجا را ترک گفت، آن کار انجام شد!

۲۰۳. او چه بوده است؟ او یک شافی بوده است. نه هیچ فرد دیگری. پس به من بگویید که مریم کجا می‌توانسته است شفاعت کند؟ مریم چه چیزی را می‌توانست تقدیم کند؟ سنت فرانسیس، سنت آسیسی، سنت سیسیلیا^{۱۹} یا هر یک... هر یک از آنها یا هر بشر دیگری چه چیزی می‌توانست تقدیم و قربانی کند؟ یوحنا هرگز هزاران قدیس را ندید که در جایگاه شفاعت باشند، «او یک بره دید، بره‌ای که ذبح گشته بود، خونین». اهمیتی نمی‌دهم که چند قدیس کشته شده‌اند؛ همه مستحق آن بودند. مانند آن دزدی که بر روی صلیب گفت: "ما گناه کردیم و مستحق این مجازات هستیم، ولی این مرد کاری نکرده است."^{۲۰} او تنها انسانی بود که شایسته بود.

St. Francis, St. Assisi, St. Cecilia ^{۱۹}

^{۲۰} اشاره به لوقا ۲۳:۴۱.

۲۰۴. او اینجا از شفاعت می‌آید، او برای چه می‌آید؟ به او نگاه کنید. اوه، خدای من! [برادر برانهام سه بار دستانش را بر هم می‌زند].

۲۰۵. یوحنا داشت می‌گریست. این-این اصلاً در کجاست؟ چه اتفاقی دارد می‌افتد؟

۲۰۶. گفت: "گریان مباش یوحنا." آن پیر گفت: "اینک شیری می‌آید." او کسی بود که ظفر یافته بود. وقتی او نگریست، اینک بره‌ای خونین آمد که ذبح گشته بود.

۲۰۷. هرچه کشته شده باشد، خونین است. این را می‌دانید. کشته شده است، گردنش را قطع کرده‌اند یا چیزی شبیه به این. خون آن را دربر گرفته است.

۲۰۸. یک بره می‌آید، ذبح شده، و او پیش آمد. اوه، خدای من! (چه؟) تا فدی‌ه‌شدگان خویش را مطالبه کند. آمین! اوه، من... آیا احساس نمی‌کنید که بخواهید به یک گوشه بروید و بنشینید برای مدتی گریه کنید؟ یک بره می‌آید، همچنان خونین. یوحنا... هیچ چیز آنجا نبود، تمام نامداران آنجا ایستاده بودند، ولی هیچ‌یک از آنها قادر به انجام این کار نبود. بعد، اکنون یک بره پیش می‌آید. ایام شفاعت او به سر آمده است، ایام شافی بودن.

۲۰۹. این زمانی است که این فرشته می‌رود تا آنجا بایستد. صبر کنید تا به مهرها برسیم. و دیگر زمانی نخواهد بود. درست است. آن «نیم ساعت سکوت»؛ ببینید که در آن نیم ساعت سکوت، در هفتمین مهر چه اتفاقی می‌افتد. اگر خدا بخواهد یکشنبه شب آینده به آن می‌پردازیم.

۲۱۰. او پیش می‌آید. (برای چه؟) تا اینک مدعای خویش را بگیرد. اوه، خدای من! می‌آید تا مدعای خویش را بگیرد. حال، او کار خویشاوند را انجام داد، نازل شد، یک انسان شد و مُرد. او کار ولی را جهت نجات انجام داد، ولی هنوز مدعای خویش را نخوانده است. اکنون او به صحنه می‌آید، تا حقوق خویش را مطالبه کند. (ببینید چه اتفاقی می‌افتد). اوه، خدای من! آنچه بخاطرش ذبح شده بود. چون چنان که ولی انسان گردید تا بجای او بمیرد، اما آن پیر، زمانی که گفت او یک شیر بوده است، حق داشت. می‌بینید؟ پیر او را خطاب کرد و

گفت «شیر»، چون او یک بره بود، یک شافی، یک بره‌ی خونین، ولی اینک بعنوان یک شیر پیش می‌آید. ایام شفاعت او به اتمام رسیده است.

۲۱۱. "... هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود." این امر به اتمام رسیده است. او، برادر را بعد چه؟ بعد چه؟

۲۱۲. و یادتان باشد این در هفتمین دوره‌ی کلیسا می‌آید. هنگامی که اسرار خدا باید باز شود. حال، خیلی دقت کنید. این چیزی است که باید متوجه شوید. او در حال انجام عمل شفاعت خویش برای شفاعت ایمانداران بوده است. برای دو هزار سال او آنجا بود، یک بره. اکنون او از ابدیت گام پیش نهاده تا کتاب مالکیت را بگیرد و مهرها را بشکند و اسرار را مکشوف سازد. چه زمانی پس از آن؟ در زمان آخر.

۲۱۳. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب، پس ادامه می‌دهیم.

۲۱۴. حال، گشودن مهرها و آزاد ساختن تمامی اسرار برای آنها، برای فرشته‌ی هفتم که پیغامش باید تمام اسرار خدا را آشکار سازد. این چیزی است که او اینجا گفت. تمامی اسرار در این هفت مهر قرار دارند.

۲۱۵. و اکنون بره از میانجی و واسطه بودن میان انسان و خدا پیش می‌آید. او یک شیر می‌شود. و زمانی که شیر می‌شود، کتاب را می‌گیرد. این حق اوست. خدا آن را نگه داشته است، سرّ را، ولی اکنون بره می‌آید.

۲۱۶. هیچ کس قادر به گرفتن کتاب نبود. این هنوز در دستان خداست. نه پاپ، کشیش یا هر چیز دیگری، آنها هیچ کتابی را نمی‌توانند بگیرند. هفت مهر مکشوف نشده بود. می‌بینید؟

۲۱۷. ولی زمانی که واسطه و میانجی، کارش بعنوان شافی انجام شده باشد، جلو می‌آید. و یوحنا... آن پیر گفت: "او یک شیر است." و او پیش آمد. او را ببینید. او، خدای من! می‌بینید؟ او پیش می‌آید تا کتاب را بگیرد. حال ببینید. تا اسرار خدا را که دیگران در تمام

این ادوار فرقه‌ای حدس زده بودند، مکشوف نماید.

۲۱۸. بعد، ببینید، فرشته‌ی هفتم... اگر این کتاب، اسرار، کلام خدا باشد فرشته‌ی هفتم، باید یک نبی باشد، زیرا کلام خدا باید... نه کشیشان، نه پاپ‌ها یا هیچ چیز دیگری بیاید. کلام بر چنین افرادی نمی‌آید. کلام خدا، همیشه، تنها بر یک نبی نازل می‌شود. ملاکی ۴ این را وعده داده است و زمانی که او پیش بیاید، او اسرار خدا را برمی‌گیرد، جایی که کلیسا در تمام این فرقه‌ها به این تردیدها و ابهام‌ها رسیده است، "و ایمان پسران را به سمت ایمان پدران برمی‌گرداند." سپس داوری جهان انجام خواهد شد و زمین خواهد سوخت و بعد عادل در هزاره بر خاکستر شیریان راه خواهد رفت.

۲۱۹. اکنون متوجه می‌شوید؟ بسیار خوب. [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۲۰. سایرین در ادوار فرقه‌ای این را حدس زده بودند. ولی می‌بینید، او باید این انسان باشد، هفتمین فرشته‌ی مکاشفه ۱۰:۱-۴ یک... فرشته‌ی هفتم حامل اسرار خداست که به او داده شده و تمام اسراری را که در طول ادوار فرقه‌ای باقی مانده، به اتمام می‌رساند.

۲۲۱. حال، می‌توانید ببینید که چرا من با برادرانم در فرقه‌ها برخورد نمی‌کنم. سیستم فرقه‌ها مد نظر است. آنها... نیازی نیست که آنها بخواهند آن را بدانند، چون نمی‌تواند مکشوف شود. این طبق کلام است. آنها به آن اعتماد کرده و باور داشتند که این در آنجا بوده و به ایمان به آن راه رفتند، ولی اکنون این آشکارا اثبات شده است. آمین! او، خدای من، چه - چه کلامی!

۲۲۲. حال، ببینید. پس این اوست، بره، که جایگاه پادشاهی خود را زمانی که مقدسینش می‌آیند تا او را بعنوان خدای خدایان و شاه شاهان تاج‌گذاری کنند، می‌گیرد. می‌بینید؟

۲۲۳. می‌بینید، "زمان به اتمام رسیده است." مکاشفه ۱۰:۶ دیگر زمانی باقی نیست.

۲۲۴. توجه کنید، این بره «هفت شاخ» دارد. به این توجه کرده بودید؟ "و دیدم هفت شاخ... تازه به آن پرداختیم. شاخ‌ها به معنای «قدرت» حیوان است. و توجه داشته باشید، او

یک حیوان نبود، چون کتاب را از دست راست او که تخت‌نشین بود، گرفت. می‌بینید؟ توجه کنید. اوه، خدای من!

۲۲۵. به گمانم این را یک جایی یادداشت کرده بودم. اوه... برای بازکردن مهرها، آزاد نمودن مالکیت و پیغام برای آخرین فرشته. و او جایگاه پادشاهی خود را می‌گیرد. این چیزی است که اینک برای انجامش پیش می‌آید.

حال ببینید، وقتی او بیرون می‌آید، «هفت شاخ».

۲۲۶. حال، یوحنا به آن نگاه می‌کرد. وقتی او این بره را دید، به نظر می‌رسید که -که ذبح شده است، خونین بود. و او از ابدیت آمد و میانجی بودن او به اتمام رسید.

۲۲۷. پس هرچقدر که می‌خواهید، به مریم دعا کنید. "در آسمان و بر زمین و هیچ‌کجای دیگر کسی نبود که بتواند آن را بگیرد." یوحنا به شدت بخاطر آن گریست. اوه، دوست کاتولیک! نمی‌توانی آن را ببینی؟ به یک فرد مرده دعا نکنید.

۲۲۸. بره تنها میانجی و واسطه است. می‌بینید؟ او کسی بود که پیش آمد. و حال او چه کار کرد؟ او به اینجا بازگشته تا مادامی که خورش کفارهی همه است، شفاعت نماید. و بره، اینک او می‌داند که چه چیزی در کتاب نوشته شده است. پس او می‌دانست که از بنیان عالم نام آنها در آنجا مکتوب بود. پس او اینجا ایستاده بود و شفاعت را این‌گونه انجام می‌داد، تا زمانی که تمام کسانی که نامشان در آن کتاب مکتوب بود، نجات یابند. و این به پایان رسید. اینک او از آنجا خارج می‌شود. می‌بینید؟ او کار ولی بودن خویش را انجام داده است. او تمام... می‌دانید، می‌دانید که کار ولی و خویشاوند این بود تا در حضور مشایخ شهادت بدهد. به یاد دارید که بوعز کفش خود را تکاند و چیزهای دیگر؟ او اکنون تمام این کارها را کرده است.

۲۲۹. حال، او می‌آید تا عروس خویش را بگیرد. آمین! او اکنون بعنوان یک پادشاه می‌آید، او به دنبال ملکه‌ی خویش است. آمین! در این کتاب تمامی اسرار قرار دارد که هفت مهر به

دور آن پیچیده شده است. اوه، برادر! هفت مهر، همه در انتظار آمدن او هستند.

۲۳۰. توجه کنید، بیاید به این نمادها پردازیم. الآن ساعت نه است. هنوز سه ساعت دیگر وقت داریم. ما... بیاید... شیطان مدام به من می‌گوید که این افراد خسته شده‌اند. به نظرم همین‌طور باشد، ولی بیاید-بیاید به هر حال به این پردازیم.

۲۳۱. «هفت شاخ»، همان هفت کلیسا بودند. می‌بینید؟ هفت دوره‌ی کلیسا. چون آن محافظت بره بود. آنچه که او بر روی زمین، با آن از حقوق خویش محافظت نمود، یک گروه از مردم بود که خود آنها را فرستاده بود و محافظت شده بودند. می‌بینید؟ شاخ بره.

۲۳۲. «هفت چشم»، هفت پیام‌آور هفت دوره‌ی کلیسا هستند. «هفت چشم»، هفت رائی.

۲۳۳. می‌خواهید چند بخش کلام را بنویسید؟ پس به آن پردازیم. چه می‌گویید؟ آن قدر زمان داریم؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بسیار خب. به زکریا پردازیم، کتاب-کتاب زکریا، فقط چند لحظه، و-بخشی از آن را می‌خوانیم.

۲۳۴. من-من نمی‌خواهم شما را در این مورد خیلی معطل کنم. و-و من... ولی در عین حال، نمی‌خواهم آن را از دست بدهید. چه چیزی از این مهم‌تر است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چه چیزی بیش از... [یک نفر از داخل جمعیت می‌گوید: "برادر برانهام!"] چه؟ ["قابل قیاس نیست."] هیچ چیزی مهم‌تر از حیات ابدی برای یک فرد وجود ندارد. و ما باید- باید اکنون آن را بدست بیاوریم و-و مطمئن باشیم که آن را یافته‌ایم. بسیار خب. بسیار خب، آقا!

۲۳۵. اکنون می‌خواهیم زکریا باب سوم را بخوانیم. فکر کنم درست باشد. زکریا ۳. می‌خواهیم به این نمادها پردازیم، اگر آیات را یادداشت کرده باشیم. امروز بعدازظهر وقتی به اینها برخوردیم، صدای فریادم همه جا را فرا گرفته بود. نمی‌دانم که-که درست نوشته‌ام یا نه. امیدوارم که درست نوشته باشیم. زکریا باب سوم، ببینیم که... من اینجا نوشته‌ام ۸۹، این باید ۸ تا ۹ باشد. بسیار خب، می‌دانم که نمی‌تواند ۸۹ باشد. زکریا ۳:۸-۹.

پس ای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقاییت که به حضور تو می‌نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (بشنوید.) زیرا که اینک من بنده‌ی خود، شاخه را خواهم آورد. (مسیح)

و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می‌گذارم، بر یک (سنگ) سنگ هفت چشم می‌باشد. (هفت چشم) اینک یهوه صبا یوت می‌گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.

۲۳۶. حال زکریا ۱۰:۴ را باز کنیم. ۱۰:۴ گوش کنید:

زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد؟... (خدا در سادگی، می‌بینید؟) زیرا که این هفت مسرور خواهند شد، حینی که شاقول را در دست زربابل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می‌نمایند.

۲۳۷. «هفت چشم» چشم‌ها به معنی «دیدن» است. دیدن یعنی «انبیا، رائی‌ها». این بره هفت شاخ داشت، و بر هر شاخ یک چشم، «هفت چشم». این چیست؟ مسیح و عروس او، هفت عصر کلیسا، از آن هفت نبی پیش رفت، هفت دیده‌بان، چشم‌ها. پس آخری باید یک رائی باشد. [برادر برانهام همین طور که می‌گوید «رائی»، دو بار روی منبر می‌زند.] بسیار خب.

۲۳۸. توجه داشته باشید، او یک حیوان نیست. او کتاب را از دست راست تخت نشین گرفت. او که بود؟ مالک. مالک اصلی، که کتاب رستگاری را به دست راست خویش داشت، و نه هیچ فرشته‌ای، بدون شباهت به هیچ فرشته‌ای، هیچ چیز دیگر نمی‌توانست آن جایگاه را بگیرد. "و این بره‌ی خونین، قدم پیش گذارد و کتاب را از دست او گرفت." این چه بود؟ برادر! این والاترین کار در کتاب مقدس بود که هیچ فرشته یا هیچ چیز دیگری قادر به انجام آن نبود. "و بره آمد و آن را از دست راست تخت نشین گرفت."

۲۳۹. این چیست؟ اکنون این متعلق به بره است. آمین! شریعت خداوند این را مطالبه می‌کرد. او کسی است که آن را در اختیار دارد. شریعت خداوند نیاز به یک خویشاوند رهاننده

داشت و بره با در دست داشتن آن پیش آمد. "من ولی ایشان هستم، من منجی آنها هستم، اکنون من شفاعت آنها را نموده‌ام و آمده‌ام تا حقوقشان را برایشان مطالبه کنم." آمین! این تنها فرد است. "آمده‌ام تا حقوقشان را اعلام و مطالبه کنم. در آن، آنها نسبت به تمام حقوقی که در سقوط از دست دادند، محق هستند و من بها را پرداخته‌ام."

۲۴۰. اوه، برادر! آیا این باعث نمی‌شود یک حس روحانی به شما دست بدهد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] "نه به اعمال نیکویی که انجام داده‌ایم، بلکه به رحمت او."

۲۴۱. اوه، یک دقیقه صبر کنید. و آن پیران و همه‌ی چیزهای دیگر، تاج خود را پیش پای او انداختند و سر بر زمین نهادند. می‌بینید؟

هیچ کس، هیچ کس نمی‌توانست این کار را بکند.

۲۴۲. و او تا به دست راست خدا قدم پیش گذارد و کتاب را از او گرفته و حقوق خویش را اعلام نمود. "من برای ایشان مُردم، من ولی و رهاننده‌ی آنها هستم. من واسطه و شافی هستم. خون من ریخته شد. من انسان شدم و این را برای بازگرداندن کلیسا انجام دادم. آنکه پیش از بنیان عالم دیدم. من آن را خریداری نموده‌ام؛ من گفتم که این آنجاست و هیچ کس قادر به گرفتن آن نبود. ولی من پایین رفتم و این کار را انجام دادم. من ولی ایشان هستم. من خویشاوند ایشان گشتم." و او کتاب را می‌گیرد. آمین!

۲۴۳. اوه، امشب آنجا چه کسی منتظر من است؟ کیست آن کلیسایی که آنجا چشم انتظار است؟ چه چیزی می‌توانست آنجا منتظر شما باشد؟ ولی و رهاننده! اوه، خدای من! چه اعلان رفیع و یا چه عملی!

۲۴۴. اکنون، او سند مالکیت نجات را در اختیار دارد. آن را در دستان خویش دارد. اکنون شفاعت انجام شده است. او آن را در دست خویش دارد. یادتان باشد، این تمام مدت در دست خدا بود، ولی اینک در دست بره است. حال، ببینید. سند مالکیت نجات و رهایی تمام خلقت اکنون در دستان اوست. و او نیز برگشته تا آن را برای نسل بشر بازپس گیری نماید. نه

برای فرشتگان، بلکه برای بشر که داده شده بود تا دوباره آنها را پسران و دختران خدا بسازد. آنها را دوباره به باغ عدن بازگرداند، هرچیزی که آنها از دست دادند، تمام خلقت، درختان، حیات حیوانات، همه‌ی چیزهای دیگر. اوه، خدای من!

۲۴۵. آیا این باعث نمی‌شود احساس خوبی داشته باشید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] احساس خستگی می‌کردم، ولی اکنون دیگر آن‌گونه نیستم. می‌بینید؟ گاهی اوقات فکر می‌کنم، فکر می‌کنم برای موعظه بسیار پیر شده‌ام، بعد می‌روم تا چیزی مانند آن را بینم و فکر می‌کنم که دوباره جوان هستم. بله، آه-ها! این کاری است که در شما انجام می‌شود. می‌بینید؟

۲۴۶. چون این را می‌دانم، که یک نفر در انتظار من است. کسی هست که بهایی را پرداخته که من قادر به پرداختش نبودم. درست است. او این کار را برای من کرده است. چارلی! او این کار را برای تو کرده است. او این کار را برای تمام نسل بشر انجام داده است و اکنون پیش می‌آید تا حقوق رستگاری‌بخش خویش را مطالبه نماید. برای چه کسی مطالبه نماید؟ نه برای خویش، برای ما. او یکی از ماست. او خویشاوند ماست. اوه، خدای من! او برادر من است. او منجی من است. او خدای من است. او ولی و منجی من است. او همه چیز است، چون من بدون او چه بودم و یا بدون او می‌توانستم چه باشم؟ پس می‌بینید، او همه چیز من است و بعنوان خویشاوند ما آنجا ایستاده است. و حالا، او تا این زمان برای ما شفاعت می‌کرده و اکنون جلو می‌آید تا کتاب نجات را بگیرد، تا حقوق خویش را از آنچه برای ما انجام داده است، مطالبه نماید.

۲۴۷. آنها می‌میرند. عیسی گفت: "هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد زنده گردد. آنکه زنده باشد و به من ایمان آورد، هرگز موت را نخواهد دید. هر آن کس که جسم من را می‌خورد و خون من را می‌نوشد، حیات جاودان دارد و من او را در روز واپسین برخیزانم."^{۳۳}

۲۴۸. مهم نیست که او در ساعت اول به خواب رفته باشد، یا دوم یا سوم، چهارم، پنجم، ششم

^{۳۳} اشاره به انجیل متی باب ۱۶، انجیل مرقس باب ۹، انجیل لوقا باب ۹، انجیل یوحنا باب ۵ و ۸

یا هفتم، هر جایی که به خواب رفته باشد. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ صور خدا نواخته خواهد شد و آخرین کرنا نواخته خواهد شد، در همان زمانی که آخرین فرشته، پیغام خویش را اعلام می‌کند و آخرین مهر گشوده شده است، کرنا‌ی آخر نواخته خواهد شد و منجی پیش می‌آید تا دارایی و ملک فدیة شده‌ی خویش را برگردد؛ یعنی کلیسای خویش، شسته شده به خون.

۲۴۹. آه، اکنون، تمام خلقت اکنون در دستان او قرار دارد، که به آن تمام نقشه‌ی نجات به هفت مهر اسرارآمیز در این کتابی که او گرفت، مهر شده است. حال ببینید، "و تنها اوست که می‌تواند این را به هر که بخواهد، مکشوف سازد." او آن را در دست خویش دارد. می‌بینید. حال، او وعده داد که این در آن زمان خواهد بود. و آن با هفت مهر ممهور گشته است، کتاب نجات. حال نگاه کنید. تاکنون...

۲۵۰. دوستان! گفته بودم که شما را حدود ساعت هشت و سی دقیقه مرخص می‌کنم، ولی برای اینکه به این مطلب پردازیم حدود سه یا چهار صفحه از یادداشت‌های خود را کنار گذاشتم. پس می‌خواهم... هم اکنون ساعت از نه گذشته است، تا بتوانید فردا دوباره برگردید.

۲۵۱. ولی اکنون، در این کتاب هفت‌گانه‌ی مهرهای نجات که بره در اختیار گرفته بود، [چراکه] او تنها کسی بود که می‌توانست این کار را بکند، و او این کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت، تا حقوق نجات بخش خویش را مطالبه نماید. برای من و تو مطالبه نماید، از آنچه ما را فدیة کرده، تا برگردیم به هر آنچه که آدم در باغ عدن از دست داد. او ما را بدان بازگرداند.

۲۵۲. حال، با بره و کتابی در دستش، آماده‌ایم تا فیضش را بطلیم که بر ما باشد تا این کتاب را که ممهور به هفت مهر است، بر ما بگشاید و رخصت دهد تا اندک نگاهی به پشت پرده‌ی زمان داشته باشیم. اوه، خدای من! توجه کنید، وقتی او کتاب را گرفت، سند مالکیت، مهر شده بود. (این را به خاطر بسپارید.) و مهر اسرار را شکست تا آنها را مکشوف سازد، تا آنها را برای خاصانش بیاورد. می‌بینید، تمام فدیة شدگان.

۲۵۳. اکنون وقتی در مهرها به این برسیم، می‌خواهیم به آنجا برویم و جان‌هایی را ببینیم که زیر مذبح فریاد می‌زنند: "ای خداوند تا به کی؟ تا به کی؟"

۲۵۴. او اینجا بعنوان شافی و واسطه در مذبح ایستاده است. "اندکی دیگر تا عدد هم‌قطاران که باید مانند شما کشته شوند، تمام شود."^{۲۳}

۲۵۵. اما اکنون او در این مهر آخر از اینجا می‌آید. او دیگر شافی نیست. اکنون او پادشاه است. و او چه کار می‌کند؟ اگر او یک پادشاه است، باید مطیعانی داشته باشد، و مطیعان او آنانی هستند که او ایشان را فدیة کرده است؛ و ایشان نمی‌توانند قبل از اینکه او حقوق نجات را دریافت کند، به حضور او بیایند. و اکنون، او از شافی بودن خارج می‌شود، جایی که موت در گور نهاده می‌شود، او با آن حقوق پیش می‌آید. آمین!

۲۵۶. "و حتی آنانی که زنده و تا آمدن او باقی هستند، بر آنانی که خوابیده‌اند، سبقت نخواهند جست. چون صور خداوند در آن کرنا‌ی آخر نواخته می‌شود." زمانی که آخرین مهر گشوده شده باشد، و زمانی که هفتمین فرشته، پیغام خویش را داده باشد، "آخرین کرنا نواخته می‌شود و مردگان در مسیح برمی‌خیزند و ما که زنده و تا آمدن او باقی باشیم به بالا برده خواهیم شد، تا او را در هوا ملاقات کنیم." او مطالبه می‌کند! او اکنون پیش آمده تا- تا مایملک خویش را مطالبه کند.

۲۵۷. ببینید. به این نگاه کنید! خدای من! مهرها را گشود، اسرار را مکشوف کرد. مکشوف ساخت (کجا؟) برای آخرین دوره‌ی کلیسا، تنها کلیسایی که باقی است. مابقی آنها خوابیده‌اند.

۲۵۸. او گفت: "اگر در ساعت اول، دوم، سوم یا تا ساعت هفتم بیاید." در ساعت هفتم یک-یک فرمان یا آوازی پیش رفت. "اینک داماد می‌آید."^{۲۴}

۲۵۹. و وقتی این کار را کردند، باکره‌های نادان، کلیساهای معمولی گفتند: "اوه، می‌دانید؟"

^{۲۳} اشاره به مکاشفه ۱۱:۶
^{۲۴} اشاره به انجیل متی باب ۳۰

به گمانم دوست دارم آن روح‌القدس را داشته باشم." تاکنون به پرزبیتری‌ها و اسقفی‌ها توجه کرده‌اید؟ پیغام من در فینیکس را شنیده‌اید، خطاب به مردانی که آنجا می‌ایستند، در ندا و آن جاها، می‌گویند... چه اتفاقی برای این نویسنده افتاده که می‌گوید: "پدر مقدس چنین و چنان...؟" درحالی‌که کتاب مقدس می‌گوید "کسی را بر زمین، آن‌گونه پدر بخوانید."^{۲۵} آنها با ایشان به خواب رفته‌اند، دلیلش این است، اما وقتی می‌آیند، می‌گویند: "بله، ما ایمان داریم."

۲۶۰. یک زن، زنی دیگر را خطاب کرد و گفت: "می‌دانی؟ من اسقفی هستم." گفت: "من-من آن روز به زبان‌ها صحبت کردم. ایمان دارم که روح‌القدس را یافته‌ام. ولی هیس! به کسی نگو." خیلی به آن شک دارم. ممکن است به زبان‌ها صحبت کرده باشید. اگر یک انسان را در آتش بیندازید، چگونه می‌خواهد ساکت و آرام باشد؟ بله، آقا! می‌بینید؟ می‌بینید؟ نمی‌تواند این کار را بکند.

۲۶۱. آیا می‌توانید تصور کنید که پطرس، یعقوب، یوحنا و سایرین در بالاخانه بگویند: "اوه، ما روح‌القدس را یافتیم. ولی بهتر است چیزی نگوییم."؟ برادر! آنها از در و پنجره و چیزهای دیگر بیرون رفته و به خیابان‌ها رفتند و مثل یک مشت آدم مست رفتار نمودند. این روح‌القدس حقیقی است.

۲۶۲. ولی می‌دانید؟ آن باکراهی نادان به هر حال هیچ چیزی را نمی‌یابد. درست است. و یادتان باشد، وقتی رفتند تا روغن بخرند، یادتان باشد که کلام نمی‌گوید آنها آن را یافتند.

۲۶۳. ولی وقتی رفته بودند و درتلاش برای یافتن آن بودند، آوازی به گوش رسید. چه اتفاقی افتاد؟ تمام آن باکره‌هایی که به خواب رفته بودند، بلند شدند. چراغدان خویش را آراستند "و به شام عروسی وارد شدند."^{۲۶} درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۶۴. و سایرین برای دوره‌ی مصیبت‌ها باقی ماندند. درست است. آنها "به سختی

^{۲۵} اشاره به انجیل متی ۹:۲۳
^{۲۶} اشاره به انجیل متی باب ۲۳

می‌گریستند، گریه و فشار دندان بر دندان". این کلیساست، نه عروس؛ بلکه کلیسا.

۲۶۵. عروس به بزم نکاح وارد شده است. بین عروس و کلیسا کاملاً تفاوت وجود دارد. بله، آقا! آه-ها! "عروس به شام عروسی وارد شد." اوه، توجه داشته باشید. پسر! [برادر برانهم یک بار دستانش را به هم می‌زند].

۲۶۶. مهرها گشوده گشته بودند. (چرا؟) تا حقایق را در آخرین دوره‌ی کلیسا مکشوف سازند. چرا؟ بره مهرها را گشود و برای کلیسای خویش مکشوف ساخت تا مطیعان خویش را برای ملکوت خود جمع کند. عروس خویش را، می‌بینید! اوه، خدای من! او اکنون می‌خواهد تا مطیعانش را نزد خویش بیاورد.

۲۶۷. این یعنی چه؟ از خاک زمین، از اعماق دریا، از سنگ‌ها، از هر جا و مکانی، از مکان‌های تاریک، از-از فردوس، هر جایی که باشند او آنها را فرا خواهد خواند و آنها پاسخ خواهند داد. آمین، آمین! [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او می‌خواند و ایشان پاسخ می‌دهند.

۲۶۸. او می‌آید تا مطیعانش را برگیرد. او اسرار خویش را مکشوف نمود و ایشان آن را دیدند. و در آن زمان، "دیگر زمانی باقی نیست." "زمان به انتها رسیده است." بسیار خوب.

۲۶۹. او تخت را ترک می‌کند تا بعنوان بره‌ی ذبح شده شافی باشد، تا شیر باشد، پادشاه. تا دنیا را بخاطر رد کردن پیغام خویش در داوری بیاورد. او شافی نیست.

۲۷۰. حال، هر چند تعجیل داریم، تعلیم عهد عتیق را به خاطر بیاورید. وقتی خون از تخت رحمت برداشته شد، به چه معنی بود؟ کرسی داوری.

۲۷۱. و بعد هنگامی که بره، ذبح شده، از ابدیت قدم پیش گذارد، خارج از تخت پدر خویش، و حقوق خویش را دریافت نمود، دیگر تخت داوری بود. بعد او بره نشد، بلکه شیر شد، پادشاه، و ملکه‌ی خویش را می‌خواند تا کنار او بایستد.

۲۷۲. "نمی‌دانید که مقدسان دنیا را داوری خواهند کرد؟"^{۲۷} دانیال گفت که "دیوان برپا شد و دفترها گشوده شد و هزاران هزار او را خدمت می‌کردند." پادشاه و ملکه. "و بعد دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است." این برای کلیسا است. و پادشاه و ملکه آنجا ایستاده بودند.

۲۷۳. چنان که آن گاوچران می‌گفت:

دیشب که در دشت دراز کشیده بودم
 به ستاره‌های آسمان خیره شدم
 می‌خواستم بدانم آیا تا به حال یک گاوچران
 آرام به سمت آن زیبایی رانده است؟
 راهی به سمت آن منطقه روشن و شاد هست
 لکن تاریک است و تنگ، چنان که می‌گویند
 ولی راه تباهی فراخ است
 تمام راه روشن و آشکار است

۲۷۴. او از شرایط گله‌ی خویش سخن می‌گوید. اگر تا به حال در یک جمع‌آوری گله بوده باشید، این موضوع را می‌بینید.

از یک مالک بزرگ دیگر صحبت می‌کنند
 چنان که می‌گویند، هرگز کمبود جا ندارد
 همیشه برای یک گناهکار جا هست
 که به سمت آن راه راست و تنگ می‌راند
 می‌گویند هرگز ترک نمی‌کند
 هر عمل و نگاهت را می‌داند

برای امنیت بهتر است آن علامت را بیاییم
و نام خود را در دفتر او ثبت کنیم
می‌گویید یک جمع‌آوری بزرگ خواهد بود
وقتی گاوچران‌ها مثل گوساله‌های یتیم خواهند ایستاد
تا توسط سواران داوری علامت‌گذاری شوند (آن انبیا و رائی‌ها)
که هر علامت و نشانی را می‌شناسند

۲۷۵. اگر تا به حال در یک جمع‌آوری گله شرکت کرده باشید، دیده‌اید که یک رئیس آنجا
می‌ایستد و سواران و جنب‌وجوش در میان رمه را می‌بیند. او نشان خویش را می‌بیند که عبور
می‌کند. نشان را به رئیس نشان می‌دهند و او آن را خواهد دید و تأیید خواهد کرد. اسب او
به آن سمت می‌رود، دور آن گروه پرجنب‌وجوشی که سرشاخ شده‌اند و گاوهای خودش را
جدا می‌کند.

می‌گویید که جمع‌آوری بزرگی خواهد بود
و گاوچرانان مانند گوساله‌های یتیم خواهند ایستاد
تا توسط سواران داوری علامت‌گذاری شوند
که هر علامت و نشانی را می‌شناسد (می‌بینید؟)

۲۷۶. پس گفت:

فکر کنم طفلی سرگردان خواهیم بود
انسانی محکوم به مرگ علامت‌گذاری نشده؛
(از او خوراک خواهد ساخت. می‌بینید؟)
که همراه با بی‌مصرف‌ها و دزدان محسوب می‌شود
وقتی رئیس آن سواران بیایند

۲۷۷. می‌دانید او کیست؟ رئیس سواران، همان بره است برای هفت پیغام‌آوری که فرستاده

شدند و هر نشانی را می‌شناسند. می‌بینید؟

۲۷۸. توجه کنید، او می‌آید، تخت را بعنوان یک شافی ترک می‌کند، بعنوان یک بره‌ی ذبح شده تا یک شیر بشود، پادشاه، تا تمام دنیا، که رد شده است به داوری بیاورد. ولی و رهاننده‌ی ما، بر همه پادشاه است. چرا؟ او سند مالکیت نجات را بدست آورده است. همه چیز در دستان اوست. خوشحالم که او را می‌شناسم. می‌بینید؟

۲۷۹. سپس میراث خویش یعنی کلیسا، عروس را مطالبه می‌کند. آن را مطالبه می‌کند.

۲۸۰. سپس چه کار می‌کند؟ او دشمن خویش، یعنی شیطان را از بین می‌برد. او شیطان را با تمام آنانی که از شیطان الهام یافته و کلام نجات او را رد کردند، به دریاچه‌ی آتش می‌اندازد.

۲۸۱. او اکنون پادشاه است. تخت رحمت هنوز پابرجاست. هدیه‌ی او را رد نکنید. می‌بینید؟ سواران می‌دانند که شما که هستید.

۲۸۲. و اینک دشمن او، که دو هزار سال در حال ایجاد مشکل بود، ادعا می‌کند: "هر کاری بخواهم می‌توانم با آنها انجام دهم. آنها هنوز از آن من هستند. من... آنها در آنجا، آن سند را از دست داده‌اند."

۲۸۳. ولی او، بره، ولی و رهاننده‌ی ماست. او گفت... اکنون در اینجا و در حال شفاعت است، ولی یک روز... می‌گوید: "آنها را به گور می‌سپارم."

۲۸۴. ولی او به کلیسا گفت: "شما را بیرون می‌آورم، ولی ابتدا باید یک شافی باشم."

۲۸۵. حال، او جلو می‌آید، از ابدیت در آنجا قدم پیش می‌گذارد، خارج از تخت پدر که بعنوان یک شافی بر آن نشسته بود. حال می‌آید تا پادشاه باشد، اوه، تا با عصای آهنین بر تمام امت‌ها حکمرانی نماید دیوان برپا شده است. اوه، برادر! خویشاوند و رهاننده‌ی ما، همه چیز را در اختیار دارد. درست است. بله، آقا!

۲۸۶. او چه کار می‌کند؟ او دست دشمن یعنی شیطان را رو می‌کند. "آنها اینک از آن من هستند؛ من آنها را از گور برخیزانیدم." و تمام دروغگویان و منحرفان کلام و امثال آنها را می‌گیرد و آنها را در دریاچه‌ی آتش نابود می‌کند. کار او تمام است. آنها را به دریاچه‌ی آتش می‌اندازد. اوه، خدای من!

۲۸۷. می‌دانید چیست؟ می‌خواهم-می‌خواهم قبل از اتمام جلسه چیزی بگویم و بعد تعجیل خواهیم کرد. اکنون-اکنون رسیده‌ایم به هفتمین آیه، ولی می‌خواهم توجه کنید که از آیه‌ی ۸ تا ۱۴ چه اتفاقی می‌افتد.

و هرآنچه در آسمان بود و هرآنچه بر زمین بود...

۲۸۸. به این گوش کنید، بگذارید این را بخوانم، به گمانم بهتر است این را از روی کتاب بخوانیم. ما در آیه‌ی هفتم هستیم. می‌بینید؟ و... به آیه‌ی ششم نگاه کنید.

و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد... (الآن این را توضیح دادیم)... که هفت روح خدا/یند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.

۲۸۹. می‌بینید، هفت دوره‌ی کلیسا، هفت پیغام‌آوری که آن آتش را مشتعل نگه داشتند. می‌بینید؟ بسیار خوب.

پس آمد (بره) و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفته است.

۲۹۰. حال، ببینید، ببینید زمانی که این کار را کرد، چه اتفاقی افتاد. صحبت از یوییل می‌کنید. حال این دقیقاً باز شدن مهرهاست که رخ داد. درست بعد از این به آن «نیم ساعت سکوت» خواهیم رسید. این را ببینید. این را آغاز کرده‌ایم و یکشنبه شب آینده در همین جا آن را به اتمام خواهیم رسانید و اکنون خوب گوش کنید. آیا حاضر هستید؟ بگویید "آمین". [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خوب گوش کنید که وقتی این کار را کرد چه رخ داد.

۲۹۱. وقتی تمام خلقت آه می‌کشید، کسی نمی‌دانست که چه کار کند و یوحنا به شدت می‌گریست. "بره آمد، قدم بدانجا گذاشت." و این کتاب در-در دست مالک اصلی بود، چون انسان سقوط کرده و آن را از دست داده بود. و هیچ انسانی دیگر قادر نبود تا آن را بگیرد و زمین را نجات دهد. هیچ کشیش، پاپ یا هیچ چیز دیگر. ولی بره جلو آمد؛ نه مریم، نه این قدیس و یا آن قدیس، "بره جلو آمد. خونین، ذبح شده و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفت." و زمانی که آنها دیدند یک منجی وجود دارد؛ و تمام نفوس زیر مذبح، وقتی فرشتگان، وقتی پیران، وقتی همه آن را دیدند، وقتی این کار انجام شد. این، درعین حال، در آینده قرار می‌گیرد. امشب، او یک شافی و واسطه است، ولی به این جهت در حرکت است. نگاه کنید:

و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بریطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است.

۲۹۲. اینها، آنانی هستند که زیر مذبح بوده و مدتی طولانی دعا کرده‌اند. می‌بینید؟ آنها برای رهایی دعا کرده‌اند، برای رستاخیز؛ و اینجا این-این پیران دعاهایشان را می‌ریزند... چون اینک ما یک نماینده یافته‌ایم، یک ولی و خویشاوند در آسمان، که برای احقاق حقوق خویش آمده.

و سرورهای جدید می‌سرایند و می‌گویند: مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهای هستی، زیرا که ذبح شده‌ای و مردمان را برای خدا (دقت کنید.) به خون خود از هر قبیله و زبان و امت خریدی

و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.

۲۹۳. آنها می‌خواستند که برگردند. و اینجا دارند برمی‌گردند تا کاهنان و پادشاهان باشند.

۲۹۴. جلال بر خدا! آن قدر احساس خوشی دارم که به زبان‌ها صحبت کنم. ببینید، نگاه کنید. اینجا، این گونه به نظر می‌رسد که زبان من از ستایش و تمجید خدا قاصر است. به آنچه که اصلاً بلد نیستم، نیاز دارم.

۲۹۵. توجه کنید. "و دیدم..." به این گوش کنید:

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را...

۲۹۶. گوش کنید که چه یویلی در جریان است! وقتی دیدند که بره آمد و کتاب نجات را گرفت، نفوس فریاد برآوردند. به آن خواهیم پرداخت. همه، همه چیز، پیران زانو زدند. آنها دعای مقدسین را ریختند. چه؟ این نشانگر یک ولی و خویشاوند برای ما بود. آنها به روی درافتادند و سرودها سرآیدند و گفتند: "شایسته‌ای چون ذبح شدی." ببینید چه... و به این فرشتگان نگاه کنید.

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود. (توجه کنید.)

که به آواز بلند می‌گویند: مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.

۲۹۷. چه یویلی در آسمان برقرار است، زمانی که بره هدایتگر باشد، جایگاه شفاعتی را ترک نموده و می‌آید تا مدعای خویش را متصرف گردد.

۲۹۸. می‌دانید که یوحنا بعد به چه رسید. او باید نام خود را دیده باشد که آنجا نوشته شده است. وقتی آن مهرها گشوده شدند، او باید واقعاً خوشحال شده باشد. ببینید که او چه گفت:

و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند: «تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد، تا ابد الآباد.» (آمین و آمین و آمین!)

و چهار حیوان گفتند: آمین! و آن پیران به روی در افتادند و سجده نمودند.

۲۹۹. این مثل یک یوییل است، صحبت از زمانی است که بره جلو می‌آید. می‌بینید؟ کتاب در آسمان مهر شده بود، و اسرار نیز.

۳۰۰. می‌گویید: "آیا نام من در آنجا هست؟" نمی‌دانم. امیدوارم که باشد. ولی اگر هست، پیش از بنیان عالم در آن ثبت شده است.

۳۰۱. ولی اولین چیزی که نشانگر آن رهایی بود، آمدن بره‌ای بود که پیش از بنیان عالم ذبح گشته بود. و او کتاب را گرفت، (جلال بر خدا!) کتاب را گشود، مهرها را باز کرد و آن را به هفتمین پیغام‌آور خویش بر زمین فرستاد، تا آن را برای قوم خویش مکشوف سازد. [جماعت فریاد شادی سر می‌دهند.] بفرمایید. اوه، خدای من! چه اتفاقی افتاد؟ فریادها، هللویاها، مسح شده، قوت، جلال، ظهور. [جماعت به غریو شادی خود ادامه می‌دهد.]

۳۰۲. و یوحنا پیر که آنجا ایستاده بود، برادر ما، می‌گریست: "چرا؟" می‌گفت: "آنچه بر آسمان بود و آنچه بر زمین بود و آنچه در دریا بود صدای غریو شادی من را شنید، آمین، برکات، تکریم، قوت و قدرت از آن او باد که تا ابدالآباد زنده است."

۳۰۳. صحبت از زمان شادی است، هنگامی که مهرها گشوده شده‌اند. یوحنا باید نظر کرده و پشت پرده‌ی زمان را دیده باشد که می‌گویند: "این یوحناست." اوه، اوه!

۳۰۴. او بسیار خوشنود بود. تاجایی که گفت: "همه چیز در آسمان..." او باید واقعاً فریاد برآورده باشد. این‌طور نیست؟ "آنچه در آسمان و آنچه بر زمین، آنچه بر زیر زمین، تمام مخلوقات و چیزهای دیگر شنیدند که می‌گویم: "آمین! برکت و جلال و حکمت و قدرت از آن اوست." آمین!

۳۰۵. چرا؟ وقتی مکاشفه به بره داده شد، منجی، ولی و خویشاوند ما از تخت شفاعت بازگشت و به آنجا گام گذارد تا مُلک خویش را بگیرد.

اوه، به‌زودی بره عروسش را خواهد گرفت تا همیشه در کنارش باشد
 تمام جنود آسمان جمع خواهند شد
 اوه، این منظره‌ای با شکوه خواهد بود، تمامی مقدسین در سفیدی بی‌لکه
 و با عیسی تا ابد سلطنت خواهیم کرد
 اوه، بیا و شام بخور (حال در کلام) ارباب می‌گوید: "بیا و شام بخور."
 ۳۰۶. اوه من-من از ییانش قاصرم، می‌بینید.

"بیا و شام بخور، بیا و شام بخور."
 می‌توانی همیشه بر میز عیسی جشن بگیری
 (اکنون! وقتی آنجا را ترک کند، دیگر امیدی نیست.)
 او که توده‌ها را خوراک داد، آب را به شراب تبدیل کرد...

۳۰۷. او که گفت: "آن که به من ایمان دارد، اعمالی که من انجام می‌دهم او نیز انجام خواهد داد." اوه، خدای من! او که این امور را برای ایام آخر وعده داد. او که این چیزها را گفت، او که اکنون در زمان مکاشفه‌ی این امور است که شناخته شده، می‌گوید: "بیا و شام بخور." اوه، برادر من! این را از دست ندهید.

حال، چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۳۰۸. به فیض خدا سعی می‌کنیم فردا شب اولین مهر را باز کنیم، اگر خدا آن را برای ما بگشاید و بگذارد ببینیم که این چه مکاشفه‌ای بوده است. "مخفی شده از پیش از بنیان عالم."

۳۰۹. قبل از انجام این کار، دوست گناهکار و عضو فاطر کلیسا! آیا شما فقط دارای عضویت در یک کلیسا هستید یا دارای عضویت نیستید؟ و اگر فقط دارای یک عضویت هستید، بدون داشتن آن وضعیت بهتری خواهید داشت. شما نیاز به یک تولد دارید. باید در آن خون نزدیک شوید. باید به نزدیک چیزی بیایید که گناه را کنار بزنند، به نحوی که هیچ یاد و اثری از آن باقی نماند.

۳۱۰. اگر مهیای ملاقات با بره در هوا نشده‌اید، با قوتی که در من گذارده شده، از طریق مأموریتی که توسط خداوند قادر به من سپرده شده، از طریق یک فرشته، یک ستون آتش، به نام عیسی مسیح به شما حکم می‌کنم. سعی نکنید فقط با عضویت در یک کلیسا یا یک لژ، در یک کلیسای زمینی او را ملاقات کنید.

۳۱۱. مادامی که شافی، تا جایی که من می‌دانم، هنوز مشغول شفاعت است، بیایید؛ چون روزی می‌رسد که می‌خواهید بیایید و دیگر شافی و شفاعتی در کار نخواهد بود. اگر ساعتی را که در آن زندگی می‌کنیم بشناسید، در هفتمین دوره‌ی کلیسا، و اسرار خدا چیزی شده‌اند که هستند، که به روح اشکار و اثبات‌شده‌ی خدا در حال نشان دادن هر چیزی است که برای ایام آخر وعده داده شده بود، چقدر وقت باقی است؟ دوست گناهکار! بیا.

۳۱۲. خداوند عیسی! ساعات به سرعت در حال گذر است، شاید دیرتر از آن چیزی باشد که فکرش را بکنیم. خوشحالم که به این ساعات نزدیک می‌شویم. برای یک ایماندار، این شکوهمندترین زمانی است که جهان تا به حال به خود دیده است، ولی برای آنکه آن را رد کرده، ناراحت کننده‌ترین زمان ممکن است. هیچ حرفی برای توصیف آن نمی‌توان یافت. کلماتی که با آن عبارات را بسازیم تا بتوانیم با آن عبارات را ساخته و مشکلات و مصیبت‌هایی را که در پیش است، توصیف نماییم. کلماتی هم وجود ندارد تا بتواند از حروف ما شکل بگیرد، تا برکاتی را که پیش روی ایماندار است، توصیف نماید.

۳۱۳. ای پدر! شاید امشب کسانی ناامید باشند، ایشان بشر هستند و اکنون اگر خون هنوز بر تخت رحمت جاری است، بگذار تا امشب بره از تخت به قلوب ایشان بیاید و برایشان مکشوف سازد که فنا شده‌اند و با دست خونین بگوید: "مادامی که زمان باقی است، بیایید."

۳۱۴. خداوند! پیغام را با دعاهای خود به تو تقدیم می‌کنم. هر آنچه اراده‌ی توست انجام بده. ای پدر! در نام عیسی می‌طلیم.

در حالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم.

۳۱۵. اگر این نیاز و درخواست را برآورده نکرده‌اید، اگر توکل شما فقط به کلیسایان است، هیچ چیز نیست که بتواند شما را رهایی بخشد. اگر توکل شما به شفاعت قدیسین است، هنوز هم گمگشته هستید. اگر به اعمال دست خویش توکل دارید، کاری که انجام داده‌اید، اعمال نیکو، پس باز هم فنا شده‌اید. اگر توکلتان به-به دعای مادران است، یا به عدالت مادر و یا پدرتان، اگر به آن توکل دارید، فنا گشته‌اید. اگر به چند حس و احساس توکل دارید، یک حس عجیب، چند رفتار احساسی و صحبت به زبان‌ها یا رقص در روح، اگر این تنها چیزی است که به آن توکل دارید و بره را شخصاً نمی‌شناسید، اگر او را نمی‌شناسید، پس در حضور خدا به شما حکم می‌کنم. اکنون این را در حضور خدا اصلاح کنید.

۳۱۶. در اعماق قلب خویش دعا کنید و ساده باشید، چون خدا در سادگی پنهان می‌گردد. یادتان باشد، کتاب مقدس گفت: "همه کسانی که ایمان آوردند، افزوده شدند."

۳۱۷. هنگامی که برای شما دعا می‌کنیم، باور دارم که آن تصمیم ابدی خویش را اتخاذ می‌کنید: "خداوندا! من می‌آیم و می‌گویم بله." و تصمیم یعنی «سنگ». ولی سنگ بدون یک سنگ تراش که به آن شکل بدهد تا مناسب استفاده در یک بنا باشد، چه فایده‌ای دارد؟ پس بگذارید روح القدس شما را از آنچه هستید، به آنچه باید باشید، ببرد. اگر تنها یک عضو ساده‌ی کلیسا هستید، اگر گناهکار هستید، هر آنچه هستید، اگر بدون مسیح هستید، بدون روح القدس، خدا به شما آرامی عطا کند.

۳۱۸. اکنون خداوندا! اکنون با تمام آنچه از نظر عقلانی می‌دانم که باید چگونه بیایم، و با تمام آنچه از نظر روحانی می‌دانم که باید چگونه بیایم، با این چیزی به دستان تو سپردم، یعنی با کلام به تو نزدیک می‌شوم. خداوندا! توکل و اطمینان من این است که امشب کلام جای خود را در دل افراد یافته باشد.

۳۱۹. اگر اینجا کسی هست که هنوز این تضمین شیرین حضور روح القدس را در زندگی خویش ندارد، اگر خشم‌ها یا بی‌تفاوتی، یا خودخواهی، یا-یا-یا چند احساس دیگر آنها را از شیرینی مشارکت خدا دور نموده است، یا یک اعتقادنامه، آنها را از مشارکت شیرین

روح‌القدس بازداشته، اکنون آزاد شود.

۳۲۰. و بره، آن ولی و خویشاوند خونین که از تخت پایین آمده از طریق آن نور اسرارآمیز تخت خدا، پیش آمده تا میراث خویش را مطالبه کند؛ خدایا! امشب عطا کن تا ایشان او را بپذیرند. باشد تا هر تصمیمی جدی گرفته شود و ایشان فقط خود را تسلیم او سازند، او که می‌تواند آنها را به شکل پسران و دختران خدا تراش داده و شکل دهد.

۳۲۱. حال، در این دعا، این را آن‌گونه که احساس هدایت شدن می‌کنم، انجام می‌دهم. با حضوری موقر در برابر خدا، چنان‌که خویش را بر شما اثبات نموده است. و شما مسیحی نبوده‌اید یا-یا چیزی که ما عضو فرقه‌ای می‌دانیم، نبوده‌اید. منظورم از مسیحی داشتن تولد تازه است. بلکه شما به‌راستی باور دارید که پیغام حقیقت است، و شما صادقانه ایمان دارید که تنها به فیض خدا می‌توانید نجات یابید. می‌خواهید او را بپذیرید و برای کلام او آماده‌اید که شما را از آنچه هستید، به آنچه باید باشید؛ بتراشد. آیا همین را با سرپا ایستادن شهادت می‌دهید؟ اگر آن فرد اینجاست و می‌خواهد تمام این امور... اگر تمام اینها را کافی می‌دانید، سرپا بایستید.

۳۲۲. پدر آسمانی! دیگر نمی‌دانم چه کاری به‌جز گفتن کلام تو، انجام دهم. اینجا مردانی ایستاده‌اند که احساس می‌کنند جایی که باید باشند نیستند، یعنی آماده‌ی این ر بوده شدن، چون شاید این قبل از بازگشایی نخستین مهر برای ما اتفاق بیفتد.

۳۲۳. و پدر! برای ایشان دعا می‌کنم. من-من بعنوان خادمیت این دعا را به شافی اعظم یعنی به مسیح، تقدیم می‌کنم. همان‌طور که دعا می‌کنند، دعای خویش را به پیشگاه تخت خدا، جایی که قربانی خونی امشب قرار دارد، تقدیم می‌کنم که هرآن ممکن است از تخت پیش بیاید و مُلک خویش را مطالبه نماید. سپس دیگر رحمت باقی نیست، بلکه تنها داوری است.

۳۲۴. خداوند! عطا کن تا این افراد که سرپا ایستاده‌اند، در قلب خویش اعتراف کنند و بخواهند که روح‌القدس آنها را شکل دهد، و آنها را به شکل سنگ‌های زنده در خانه‌ی

خداوند خدا شکل دهد. عطا کن ای پدر! آنها را به تو تقدیم می‌کنم.

۳۲۵. تو فرمودی: "هر که مرا در حضور مردم اعتراف کند، من نیز او را در برابر پدر خود و فرشتگان اقرار خواهم نمود." و اینک، امشب در حضور همه قرار گرفته‌ای و آنها ایستاده‌اند تا تو را اقرار نمایند. خداوندا! اگر این از اعماق قلب آنهاست، به همان اطمینانی که کلام خداوند راستی است، اکنون برای ایشان شفاعت نموده و در محدوده‌ی فیض و رحمت تطهیر خون قربانی، در نام عیسای مسیح، ایشان از آن تو باشند. آمین!

۳۲۶. اکنون، شما که این افراد را سرپا می‌بینید! این مرد جوانی که درست در اینجا است، و آنهایی که سرپا ایستاده‌اند، شما که احساس کردید تمام گناه و محکومیت از بین رفته است، می‌خواهم برخیزید. شما که به آنها نزدیک هستید! با آنها دست بدهید و بگویید: "برادر! برای شما دعا می‌کنم." بگویید: "خواهر! برای شما دعا می‌کنم." با آنها دست بدهید و بگویید: "خدا به شما برکت بدهد. و اکنون بقیه‌ی آن در دستان خداوند قادر است." بگویید: "من دعا خواهم نمود و هر طور که بتوانم در ملکوت خدا به شما کمک می‌کنم."

...اوه، امروز فرا می‌خواند

اوه، عیسی امروز فرا می‌خواند

دلسوزانه شما را می‌خواند

۳۲۷. دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او عالی نیست؟ ["آمین!"] اوه، بدون این چه کاری می‌توانید بکنید؟ "انسان تنها به نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.^{۲۸} اوه، خداوندا! مرا خوراک بده، بر کلام خویش.

۳۲۸. "و از با هم آمدن در جمات غافل نشویم چنان که بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتیر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود."^{۲۹}

۳۲۹. اگر خدا بخواهد، فردا شب به فیض خداوند، با تمام وجود تلاش خواهم کرد تا، تا

^{۲۸} اشاره به انجیل متی ۴:۴ و انجیل لوقا ۴:۴
^{۲۹} عبرانیان ۲۵:۱۰

شفاعت کنم که اسرار این مهرها، چنان که گشوده می‌شوند، کلام خدا را برای قوم اعلام نمایند.

تا دیدار دوباره، خداوند با شما باشد.

۳۳۰. و اکنون جلسه را به برادرمان نویل می‌سپارم. برادر نویل، شبان ما. چند نفر برادر نویل را دوست دارند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] همه‌ی ما دوستش داریم. برادر نویل! جلو بیایید. برادر نویل! خدا به شما برکت بدهد.